

# تاریخ امرئی بهایی روشنکوه

تالیف : عادل شفیع پور

## مقدمه

" در لوحی از قلم اعز ابھی<sup>1</sup> در وصف مازندران چنین مسطور: ( آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود تا به گز<sup>1</sup>) وارد شده و اطراف آن را مشاهده نموده و از آنجا به اشرف<sup>2</sup>) و قبل آن محال هزارجریب قریه به قریه، شهر به شهر سیر نمودیم تا به ارض نور وارد شدیم. الحمدلله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آن جهات در آن ایام منور و فانز شد و آثار آن البتہ ظاهر خواهد گشت آنچه به ید الھی غرس شد. عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود ندای محبوب از آن جبال مرتفع است چه که آن اراضی به قدوم حق مبارک گشته ان شاءالله کل موفق شوند به آنچه سزاوار ایام الله است.<sup>3</sup>)"

سفر هیکل مبارک حضرت بهاءالله که بعد از اجتماع بدشت و واقعه نیالا به هزارجریب انجام گرفت و به دنبال آن سفر جناب ملاحسین و اصحاب حضرت باب که از خراسان به سمت مازندران در حرکت بودند و از منطقه هزارجریب گذشتند باعث اعلان امر مبارک حضرت اعلیٰ گردید و بسیاری از نفوس مستعدّه از ظهور جدید آگاه شدند و بعضاً ایمان به ظهور حضرت اعلیٰ آوردند و به این طریق جوامع بابی و بعداً بهائی در مناطق هزارجریب بوجود آمد.

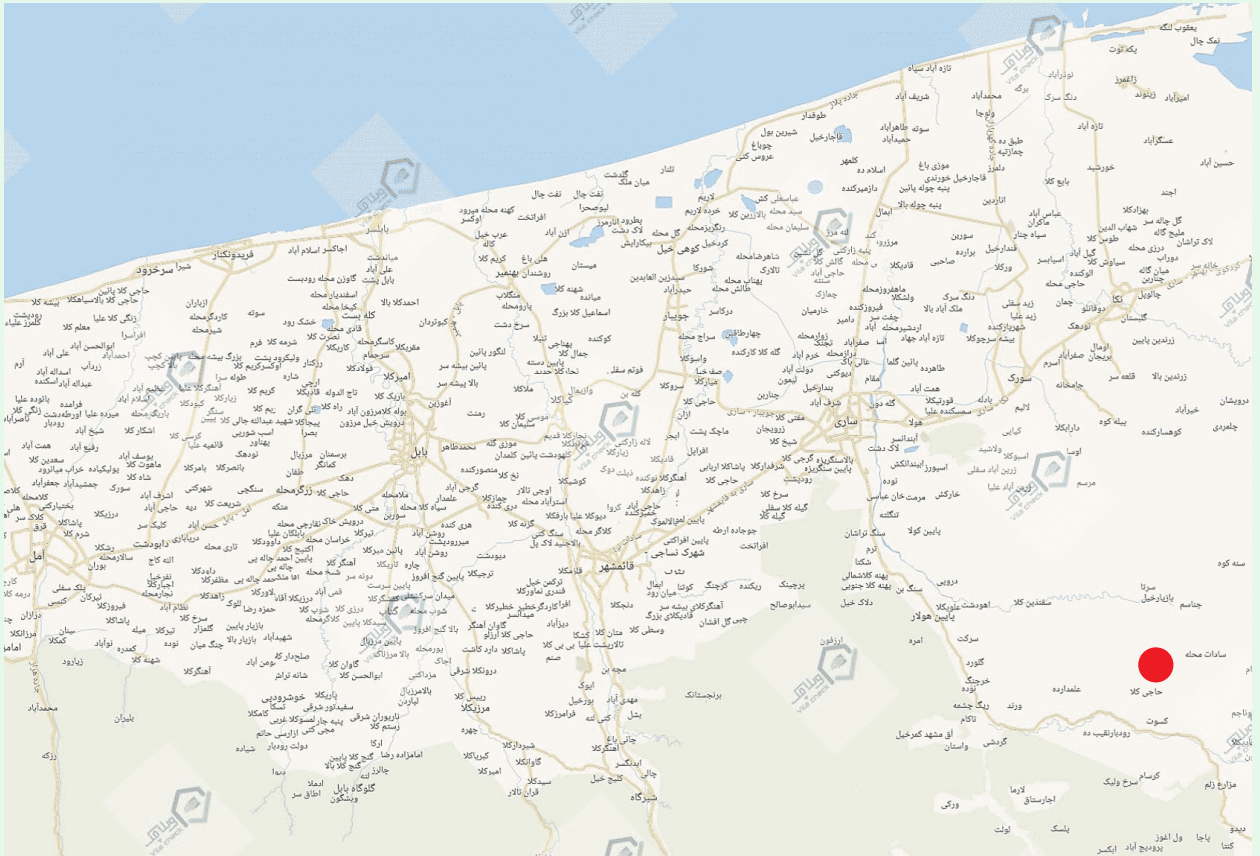
با پدید آمدن جوامع نوظهور بهائی در چهاردانگه هزارجریب و ارتباط و تعامل آنان با ساکنین روستاهای اطراف ، صدمات و بلیاتی را به دنبال داشت و همین ادبیت و آزار باعث شد که احبّاً مجبور به ترك محل سکونت خویش و زندگی در محل دیگر را تجربه نمایند، نگارنده این مقاله، سعی دارم که به سرگذشت قدمای امر و چگونگی نفوذ و گسترش امر مبارک در قُراء گلکنار، رُوشن کُوه و بعضاً و مختصراً روستاهای دیگر بپردازم و از طریق مکاتبه با پدر بزرگ بزرگوارم متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور و افراد مطلع محلی دیگر همچون جنابان شمس‌الدین و عین‌الدین خوان یغما و پدرم جناب جلال‌الدین شفیع پور و شکوه خانم شفیع پور و آقای علاء‌الدین علوی و دیگر عزیزان که اسامی‌شان در پاورقی آمده و همچنین کتب و مقالات امرئی که در حاشیه به بعضی از مطالب اشاره رفته است به گردآوری تاریخچه آن موفق آیم.

## مازندران

<sup>1</sup> - منظور بندرگز است

<sup>2</sup> - منظور بهشهر است

<sup>3</sup> - اقلیم نور، - ص ۱۹



روشنکوه در نقشه بالا با علامت (●) مشخص گردیده است، نگارنده را اعتقاد بر این هست چون روستایی بهایی هست بطور عمد در نقشه جدید مازندران مشخص نگردیده است.

"ظاهرا در قرن هفتم تقریبا مصادف با زمان فتنه مغول اسم طبرستان از استعمال افتاد و کلمه مازندران جای آن را گرفت... یاقوت حموی<sup>4</sup>، اولین مورخی است که اسم مازندران را در *مُعْجَمُ الْبُلْدَان* ذکر کرده است. وهم ایشان می‌گوید، نمی‌داند اسم مازندران از چه وقت استعمال شده یا اینکه او در کتابهای قدیم اثری از این اسم نیافته... در ایام قدیم ناحیه شمالی ایران را که کناره های جنوبی دریای خزر تا گیلان را شامل می‌شد، مازندران می‌گفتند. نام آن بارها در افسانه های قدیمی، اساطیر و در شاهنامه آمده است بعدها به سبب اسکان قوم تیور، به، *تیورستان* و *طبرستان* نیز خوانده شده است. سلسله های علویان، زیاریان و دیلمیان از آنجا برخاستند... مازندران را می‌توان به چهار ناحیه به شرح ذیل تقسیم نمود:

اول- *قُلّ* و کوهها که با ارتفاع بیش از چهار هزار متر یا بیشتر و پوشیده از برف است و در تابستان در روی سنگ های آنها گل‌سنگ یافت می‌شود.

دوم- از هزار متر تا چهار هزار متر ارتفاع، مراتع وسیعی است که در موقع تابستان احشام طوایف چادر نشین در آنها می‌چرند.

سوم- از حوالی هزار متر ناحیه جنگلها و درّه های حاصلخیز شروع می‌شود. این قسمت دارای نواحی مختلف است.

4 - یاقوت حموی متولد ۵۷۴ ه.ق. وی جغرافیدان و تاریخ‌نویس مشهور قرن هفتم هجری قمری است. نام کامل وی: (شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی)، و ملقب به «الشیخ الامام» است.

چهارم- ناحیه پست ساحلی که اغلب بسیار مرطوب و در بعضی نقاط مزارع برنج بر روی تپه های شنی ساحلی است که در بعضی از قری و قصبات ایجاد شده است.

مهمترین عشایر مازندران از این قرار است: ایل عبدالملکی که اصلاً قشقای و در ابتدای دوره قاجاریه که به مازندران هجرت کرده اند و در زاغمرز سکنی<sup>۱</sup> دارد. ایل عمرانلو در گلوگاه و طوایف کلیاد بین اشرف (بهشهر) و بندر گز ساکنند. در اطراف آمل چهار طایفه مشاغی و لاریجانی و نوایی و نوری متوقفند. ایل خواجه و ند که اصلاً از گروس آمده و در حوالی گُجور سکنی<sup>۲</sup> گزیده اند. طوایف گرایلی و نکا که در اطراف رود نکا اقامت دارند. مطابق همین سرشماری (۱۳۴۵) تراکم جمعیت در این استان ۳۹ نفر در کیلومتر مربع بوده است. از کل جمعیت استان مازندران ۲۳.۹ درصد شهرنشین و ۷۶.۱ درصد روستا نشین بوده اند.<sup>۳</sup> البته بر اساس سرشماری جدید سال ۱۳۹۰ رشد و جمعیت این استان به قرار زیر می باشد<sup>۴</sup>:

استان مازندران دارای ۸۹۸۹۹۳ خانوار  
با جمعیتی بالغ بر ۳۰۲۸۹۲۳ نفر  
از این تعداد جمعیت، ۱۶۵۴۹۱۸ نفر شهری (۵۵ درصد)  
و ۱۳۷۴۰۰۵ نفر روستایی (۴۵ درصد) است  
این نسبت در سرشماری سال ۸۵ حدود ۵۳ درصد شهری و ۴۷ درصد روستایی بود.

### هزار جریب

"کوهستانی است پهناور که در جنوب مازندران گسترش یافته و از مرز باختر به شکل قوسی به خاور کشیده شده است، در هر بخشی به نامی خوانده می شود و در حدّ فاصل بین سواد کوه به استرآباد [گرگان امروزی] که، هزار جریب نام دارد و سرزمین آن به دو بخش تقسیم شده است. چهاردانگه و دودانگه. چهاردانگه نیز سه قسم است. چهاردانگه سورتیچی، چهاردانگه مسعودالملک و چهاردانگه شهریاری و قسمت مهم دشت دودانگه که از جنوب و شمال به کوهستان متصل است فریم نام دارد."<sup>۵</sup>

راجع به تقسیم بندی چهاردانگه در منطقه هزار جریب در فرهنگ دهخدا چنین آمده است: " این بخش از سه دهستان تشکیل شده مرکز بخش قصبه کیاسر (شهر کیاسر) است. تعداد قراء و جمعیت دهستان عبارت است از:

- 1- دهستان سورتیچی 94 آبادی
- 2- دهستان هزار جریبی 54 آبادی
- 3- دهستان شهریاری 47 آبادی.<sup>۶</sup>

" هزار جریب بلوکی است بسیار معتبر هم دهات قشلاقی و هم دهات بیلاقی دارد. از طرف ساری که بخواهند به آنجا روند کوههای بلند و راههای سخت دارد. دهات و خاکش متصل به دهات سمنان و دامغان می شود.

<sup>۵</sup> - تاریخی لغت نامه دهخدا : <http://parsi.wiki/dehkhodaworddetail-4e80755c65e746289c32dd1197c0e0df-fa.html>

<sup>۶</sup> - برگرفته از تاریخی خبرگزاری فارس : <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13901101000781>

<sup>۷</sup> - تاریخ مازندران ، ج 1 ، اسماعیل مجبوری ، چاپ اول ، دی 1342.

<sup>۸</sup> - تاریخی لغت نامه دهخدا و فرهنگ جغرافیایی ایران پوشینه ۳ صفحه ۳۲۵

هزار جریب مشتمل بر دودانگه و چهاردانگه است که هر محل حاکمی دارد. این که دودانگه و چهاردانگه می گویند جهتش این است که امیر تیمور گورکان از میر عمادالدین، که سیدی عالی نسب و دارای مقاماتی عالی بوده است کرامت و طرق عادت بزرگی دیده است دست او را می بوسد و به او ارادت می ورزد و هزار جریب را به او می بخشد و به عنوان سیورغال (9) به او واگذار می کند که مالیات آنجا را گرفته صرف معیشت خود سازد.

میر عمادالدین در اینجا زندگانی می کند و مشغول فلاحت و زراعت می شود. از یک زن دو اولاد داشته و یک زن دیگر او چهار اولاد می آورد. هزار جریب را میان اولادان خود تقسیم می کند لذا به دودانگه و چهاردانگه تقسیم می شود.

خلاصه - حکومت چهاردانگه، هزار جریب با جناب اشجع الملک بود و حکومت دودانگه با جناب اسمعیل خان صارم الممالک پسر مرحوم ابراهیم خان معروف بود که تمام دودانگه از طرف املاک ایشان و خواهرش حاجیه خانم می باشد. " 10

## چهاردانگه سورتیچی

" چهاردانگه از بخش های شهرستان ساری در ناحیه کوهستانی واقع شده که مناطق بیلاق نشین و دامنه های آن پوشیده از مراتع طبیعی جهت چرای دام ها می باشد. دامداری به علت شرایط منطقه ای رواج کامل دارد اما هیچگونه سرمایه گذاری در جهت ایجاد دامپروری های بزرگ در این بخش انجام نشده است. دامداری به همان روش سنتی و به طریق بیلاق- قشلاق کردن دامها ( گاو، گوسفند و بز) صورت می گیرد. و از این طریق تا حدی به عایدات عمومی اهالی افزوده می شود زیرا همه ساله مقادیری پوست، گوسفند و لبنیات از این بخش به ساری و نقاط مجاور صادر می گردد. قالی بافی، جاجیم بافی و نمد مالی هم از جمله کارهایی است که فقط در حد نیاز محلی بافت و تولید می شود." 11

### " چرا چهاردانگه را سورتیچی گفته اند؟

بعد از انقلاب باب و حرکت ملاحسین بشرویه ای و طرفداران او با بیرق [پرچم] سیاه از خراسان به مازندران آمدند و به همراه ملاحسین در امامزاده شیخ طبرسی که واقع در روستای افرآ که موسوم به شیخ گلی به زبان محلی [لانه شیخ] است و در نزدیکی علی آباد آن روز (قائم شهر کنونی) پناه برده و سنگر گرفتند.

بعد از ایجاد استحکامات و فراهم آوردن غلات و گاو و گوسفند، برای نبرد با نیروهای دولتی آماده شدند. از آن سو هنگام تاجگذاری ناصرالدین شاه بود و شاه سرکوب این غائله را به عهده خوانین و بزرگان مازندران که در آن مجلس حضور داشتند، گذاشت. بنابراین حاج مصطفی خان سورتیچ این مهم را به برادرش عبدالله خان سورتیچ واگذار نمود و برادرش با همکاری محمد سلطان یاور از هزار جریب و، علی، خان سواد کوهی از سواد کوه به جمع آوری رزمنده و تفنگچی مبادرت می کنند و آماده سرکوب این

9 - سیورغال از کلمه سیورغاقیش به معنی هیبه و بخشش اخذ شده است. برخی نیز سیورغال را از کلمه سیورسل به معنی جایزه و بخشش معنا کرده اند که از سوی پادشاه به ارباب استحقاق داده می شده است. این واژه در طول دوره های مختلف تغییراتی از نظر معنی و محتوا داشته و در تشکیلات اداری و زندگی اجتماعی ایران در قرن نهم و دهم و تا اوایل قرن حاضر نقش مهمی ایفا کرده است. سیورغال (ترکی - مغولی) انعام، تیول و زمینی که پادشاه جهت معیشت به ارباب استحقاق بخشید. مدد معاش و این لفظ ترکی است. عواید زمین که بجای حقوق یا مستمری به اشخاص بخشند. ج، سیورغالات معمولاً طبقات مذهبی، موقوفات، حکام و افراد عادی، برای امور نظامی در زمره گیرندگان سیورغال بودند. محل اعطا: املاک خالصه شاهی، زمین تملک شده، دهکده، باغات و مزارع، آسیاب ها، و قنوت و یا معاویت ملکی و مالیاتی بود. (فرهنگ فارسی معین)

10 - سفرنامه مازندران، ناصرالدین شاه، ص 144

11 - فرهنگ جغرافیایی، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج 28، سال 1369، ص 191-190

غانله مي شوند. از دربار نيز ميرزا آقاي مستوفي و سعيدالعلما مأمور همراهي با آقا عبدالله سورتیچي مي شوند. پس با همراهي دويست نفر تفنگچي هزار جريبي و سورتیچي و عدّه اي از تفنگچيان سواد کوه، ترک و افغان هاي ساکن ساري، به قلعه شيخ طبرسي حمله مي کنند که در نتيجه آقا عبدالله سورتیچي و عدّه اي از همراهنش کشته مي شوند. بعد از گزارش اين خبر به مرکز، شاهزاده مهديقلي ميرزا به همراه مصطفی خان سورتیچي مأمور سرکوب اين غائله مي شوند، سرانجام بعد از چهار ماه محاصره، جناب ملاحسين بشرويه اي کشته مي شود و قلعه فتح مي گردد.

ناصرالدين شاه با شنيدن خبر فتح قلعه طبرسي، پيروزي مسلمانان و کشته شدن ملاحسين و به پاس خون شهيد آقا عبدالله سورتیچي، کلیه املاک، خاصه چهاردانگه را طي فرماني به برادرش، حاج مصطفی خان سورتیچي مي بخشد. چهاردانگه به اين ترتيب با مرکزيت کياسر به چهاردانگه سورتیچي مشهور شد. (به روايت آقاي فخرالدين سورتیچي).<sup>12</sup>

## قریه کلکنار و شرح حال جناب کربلائی شفیع

### کلکنار

کلکنار	
اطلاعات کلی	
 <u>کشور</u>	<u>ایران</u>
<u>استان</u>	<u>مازندران</u>
<u>شهرستان</u>	<u>ساری</u>
<u>بخش</u>	<u>چهاردانگه</u>
<u>دهستان</u>	<u>پشتکوه (ساری)</u>
<u>مردم</u>	
<u>جمعیت</u>	۱۱۰ نفر

کلکنار، روستایی است از توابع بخش چهاردانگه شهرستان ساری در استان مازندران ایران.

**جمعیت :**

<sup>12</sup> - بازخواني تاريخ مازندران ، به كوشش اسدالله عمادي ، فرهنگ خانه مازندران ساري ۱۳۷۲ کياسر و چند اثر تاريخي آن-، نوشته محمد نژاد کياسري-، ساري ، ص ۲۵۳.



این روستا در دهستان پشتکوه قرار داشته و بر اساس آخرین سرشماری مرکز آمار ایران که در سال ۱۳۹۰ صورت گرفته، جمعیت آن ۱۱۰ نفر (۳۹ خانوار) بوده است.<sup>13</sup>

قریه کلکنار يك منطقه بیلاقي و کوهستاني " دهی از دهستان پشت کوه سورتیچی است که در بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع است و سابقاً ۱۲۰۰ تن سکنه داشته است."<sup>14</sup>

**فردی بنام کربلایی شفیع به لهجه محلی<sup>15</sup>** مازندرانی کل شفیع در این محل زندگی می کرد. اجداد کربلایی شفیع از، تبعیدشدگان زمان نادرشاه افشار بودند که اصلیتشان از کردهای قوچان بود.<sup>16</sup> نادرشاه خود خراسانی بود و بیم آن می رفت که این نفوس علیه نادرشاه طغیان نموده و خروج نمایند، لذا آنها را به مازندران، مکانی بین ساری و سمنان یعنی کلکنار تبعید می کنند. این نفوس دو گروه می شوند، گروهی که دامدار بودند در کل کنار که در اصل گله کنار بود سکنی می گزینند و گروهی دیگر که کشاورز بودند در محلی به نام ولویه<sup>(17)</sup> ساکن می شوند. کسانی که به کلکنار [کلکنار] رفته بودند در پاییز و زمستان به جهت (قتلاق) به طرف روستاهای سواحل خزر که نسبتاً گرم بود حرکت می کردند. و بالعکس در فصل بهار و تابستان به جهت (بیلاق) به کلکنار باز می گشتند.<sup>18</sup>

### روای صادقه جناب کربلایی شفیع اول من آمن هزارگریب در عهد اعلی

کربلایی شفیع یکی از حشم داران کلکنار و صاحب جمع حاج مصطفی خان سورتیچ بود. مصطفی خان یکی از خوانین ذی نفوذ بخش چهاردانگه سورتیچ، و وقتی لیاقت کربلایی شفیع را دید، او را به عنوان صاحب جمع<sup>(19)</sup> احشام خود به خدمت گرفت. شفیع با این امتیاز و پشت گرمی از خان مذکور، می توانست از مراتع خوب برای گوسفندان استفاده کند. شفیع با سایر چوپان هایی که در اختیار داشت گاهی اوقات شب را کنار آنها در صحرا می گذراند. شبی در عالم خواب و روای صادقه حضرت سیدالشهدا (ع) را زیارت نموده و او، شفیع را طرف خطاب قرار داده، فرمود: " **شفیع این همه به خان خدمت می کنی کمی هم به جاتب ما بیا و ما را نیز خدمت و مساعدت کن.**"<sup>20</sup> شفیع از خواب برخاسته، حیرت زده و در عین حال خوشحال بود. فردای آن شب خواب را برای مادرش تعریف می کند و نذر می نماید که در اول ماه محرم، گوسفند قربانی کند و به علمدار امام حسین (ع) نذری بدهد و به مادرش، نیز راجع به این پول که نذر کرده بود، می گوید.

<sup>13</sup> - «سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰، جمعیت تا سطح آبادی ها بر حسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۴.

<sup>14</sup> - تاریخی لغت نامه دهخدا

<sup>15</sup> - با تشکر از هموزاده محترم جناب عین الدین خوان یغا به جهت اطلاعات در مورد جناب کربلایی شفیع.

<sup>16</sup> - تاریخ مازندران، شیخ سیف الله یساری (خطی) و همچنین در این وبلاگ چنین آمده است:

طبق نقل پدران پیران طایفه سالها پیش طایفه ای از اقباد قوچان بنا به دلیل اینکه دامدار بودند و نیاز به مرتع داشتند احتیالاً<sup>21</sup> بر اثر نامساعد بودن اوضاع چراگاه های محل زندگی خود آنها را اجباراً ترک کرده و به نواحی مختلف مازندران مهاجرت نمودند. از میان آنها چهار برادر در مکانی به نام «ولویه چهاردانگه» مستقر شدند که از این چهار برادر گروهی بعدها به نام فامیل کردان معروف شدند و یکی از برادران به روستای دیگری به نام «کلکنار» مهاجرت نمود که جد پدری طایفه یساری ها محسوب می شود. نام این برادر ملا قلی بود و جد دوم مرحوم یساری می باشد. زادگاه مرحوم یساری قریه بسیار کوچکی در حد نهایی استان مازندران به نام کلکنار می باشد که مأمی سالم برای چرای گوسفندان محلی در ایام تابستان بوده و تا حد زیادی از هجوم آزار یاغیان و گردنکشان دور می ماندند و به همین دلیل دامداران آن زمان اکثراً<sup>22</sup> باهم فامیل بودند. زمستان ها را در دهاتی مانند «لارما» به سر می برده و تابستان ها را چند ماهی در این محل زندگی می کردند و شاید وجه تسمیه کلکنار اقتباس از عبارت گله کبار باشد یا مکان نگهداری گله. قدمت کلکنار مشخص نیست و آثار مهمی از نظر تاریخی در آن دیده نمی شود. الا اینکه خندق (مهری) به نام هند مازیار در نزدیکی آن دیده شده و بنا به گفته مرحوم یساری احتیالاً<sup>23</sup> یک مرز بین ایالتی با بلوک های چهاردانگه بوده است.

<http://www.mazandnume.com/fullcontent/11490/> /مشاهیر چهاردانگه

<sup>17</sup> - ولویه: دهی از دهستان سورتیچی بخش چهاردانگه ساری. در ۲۵ کیلومتری جنوب خاوری کاسر واقع است.

<sup>18</sup> - به نقل از مکاتبه خصوصی بین این جانب و پدر بزرگ عزیزم- متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیعی پور

<sup>19</sup> - صاحب جمع: حسابر- مستوفی- صاحب جمع کمی را می گفتند که مسئول ضبط و تحویل نوعی از اموال دیوانی بود.

<sup>20</sup> - به نقل از نامه های خصوصی هموزاده عزیزم جناب عین الدین خوان یغا و با تشکر از ایشان.

بعد از چند روزی سیدی یا درویشی به ده کلکنار می آید، مادر شفیع پول نذری را در غیاب کربلایی شفیع به این شخص می دهد و خواب پسرش را نیز برایش تعریف می کند. ملاً پول را گرفته، خوشحال می شود و اظهار محبت و امتنان نموده و آنجا را به قصد محل دیگر ترک می کند. شفیع در صحرا مجدداً امام (ع) را در عالم رویا زیارت نموده، امام (ع) به وی می فرماید: "نذری تو را مادرت به يك دزد داد." شفیع با شتاب به خانه مراجعت کرده از مادرش در مورد نذری می پرسد. مادر موضوع را به او می گوید، شفیع با عجله به جستجوی درویش می پردازد و او را پیدا کرده و او را به منزلش دعوت می نماید بعد پول نذری را از وی گرفته و جای و قلبانی مهیا نموده و چند قرآن به او می بخشد و درویش را مرخص می کند.

مدتی از این جریان گذشت، تا زمانیکه اصحاب در قلعه طبرسی محاصره شدند، حاج مصطفی خان نیز به خونخواهی برادرش عبدالله خان به جنگ با اصحاب برخاست. خان مذکور برای شفیع پیغام فرستاد که برایش يك رأس گوسفند و مقداری لبنیات بیاورد. شفیع در این موقع در زرین کلا جویبار صاحب جمع حاج مصطفی خان بود. وقتی پیغام خان به او رسید، وسایل مذکور را آماده نمود و به نزد خان در نزدیکی قلعه طبرسی رفت، شفیع از خان پرسید: شما اینجا چکار می کنید؟ خان گفت: عده ای بی دین و مرتد شدند و بر علیه مملکت قیام نمودند و می جنگند، ما به اتفاق شاهزاده مهدی، قلی میرزا به دستور شاه برای سرکوبی و قلع و قمع این طایفه آمده ایم، شفیع از خان اجازه ملاقات با این گروه را نمود. خان گفت: "اینها ساحر و جادوگرند. سحر و جادوشان در تو اثر می کند، و ترا بایی می کنند، صلاح نیست تو با آنها ملاقات کنی." با اصرار زیاد، چون خان، شفیع را دوست می داشت، گفت: "برو ولی زیاد نزدیک نشو، خطر دارد." شفیع نزدیک قلعه رفت، مشاهده نمود سه نفر معتم در زیر درخت مشغول صحبت هستند و چند نفر دیگر، نگاهی می دهند، صدا کرد: "آقا جان شما همه ملاً و با عبا و عمامه، چرا بی دین شده اید؟ می خواهند شماها را برای چه قتل عام کنند؟" آقا سید احمد سنگسری با دو نفر دیگر با تبسم به شفیع نگاه کردند، شفیع ناگهان به یاد خوابش افتاد متعجب و مات و مبهوت شد چون همان بزرگوار را که در خواب دیده بود، در عالم بیداری مشاهده نمود. بعد نزد خان برگشت و به او گفت: "هر کسی قصد قتل عام این نفوس را دارد شما اینکار را نکنید." حاج مصطفی، خان عصبانی شده به او گفت: "سحر و جادوی آنها در تو اثر کرده؟ فضولی نکن از اینجا برو." شفیع اردوئی خان را ترک نمود. اما جریان خواب و چگونگی تعبیر آن را برای پسرش میرزا حسن کلکناری بیان کرد. بعد از مدتی کربلایی شفیع آثار الهی را زیارت نمود و ایمان آورد. جناب کربلایی شفیع اول من آمن هزار جریب در عهد اعلی و اول من آمن کلکنار در عهد ابهی می باشند.

### شیخ حسن کلکناری (معروف به ملاً حسن عمو)

کربلایی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول هشت فرزند از همسر دوم چهار فرزند و از همسر سوم که اهل قریه امره (21) بود تنها يك فرزند داشت به نام میرزا حسن که او را شیخ حسن نیز می گفتند. میرزا حسن از زمان طفولیت بسیار باهوش بود، لذا پدر او را به شهرستان ساری در مدرسه حاج مصطفی خان واقع در چهار راه برق فرستاد. میرزا حسن در این مدرسه با ملاحسینعلی ایولی (22) و شیخ رمضانعلی بقایی تیلکی (23) به تحصیل پرداخت. این سه نفر با ملاعلی، جان شهید ماهفروزکی (24) که در مدرسه سلیمان خان شهرستان ساری تحصیل می کرد، تماس داشتند. میرزا حسن بعد از اتمام تحصیلات در این مدرسه در امره متأهل شد و گاهی در تکیه های این روستا به منبر می رفت و از احادیث و اخبار صحبت می داشت.

<sup>21</sup> - امره: دهی از دهستان کلیجان رستاق، بخش مرکزی شهرستان ساری در ۱۸ کیلومتری جنوب شرقی ساری واقع است.

<sup>22</sup> - ملاحسینعلی ایولی، اول من آمن روستائی ایول، برای شرح حالش به مقاله جناب احمدی به پیام محاتی شماره ۲۷۸، صص ۱۶-۲۳ مراجعه فرمایید.

<sup>23</sup> - برای شرح حال جناب شیخ رمضانعلی بقایی تیلکی به مصابیح هدایت جلد ۷، صص ۲۲۵-۲۶۲ مراجعه فرمایید.

<sup>24</sup> - برای شرح حال جناب ملاعلیجان شهید ماهفروزکی به مصابیح هدایت جلد ۴، صص ۵۳۷-۴۹۹ مراجعه فرمایید.

اما سالها بعد از خاتمه واقعه قلعه شیخ طبرسی زمانی، که جناب سید محمد رضا شه میرزادی<sup>25</sup> بقیه السیف موجب ایمان ملا علی، جان گردیدند، ملا علی، جان امر الهی را به ملا میرزا حسن و ملا حسین، علی ابولی ابلاغ نمود. میرزا حسن از آنجایی که خط بسیار زیبایی داشت با خط خویش از آثار ازل و حضرت نقطه اولی خیلی نوشته داشت، تمام این آثار را به شیخ رمضان، علی بقایی تیلکی سپرد و برای ادامه تحصیل راهی نجف و کربلا گردید و در سلك تلامذه شیخ مرتضی انصاری<sup>(26)</sup> در آمد و در آن کلاس با جناب ملا محمد قاننی، نبیل اکبر<sup>(27)</sup> آشنا گردید. (28)

### شرح تشرّف ملاحسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاءالله

شرح تشرّف ملاحسن عمو (میرزا حسن) به حضور حضرت بهاءالله در نفعات ظهور جناب ادیب طاهرزاده چنین آمده است: "شیخ عبدالحسین طهرانی<sup>(29)</sup> معروف به شیخ العراقین نامه های مشروحي به درباریان در طهران ارسال نمود و با گزارش قدرت و نفوذ روزافزون حضرت بهاءالله آنان را به وحشت و هراس انداخت و سرانجام موفق شد طی فرمانی، اختیارات تامّه از اعلیحضرت شهریاری بگیرد که با همکاری روحانیون ایرانی ساکن عراق اقدامات لازم را بر ضدّ بابیان به عمل آورد. شیخ عبدالحسین به مجرد وصول این فرمان شاهی تمام علمای دین را برای شرکت در انجمن شوری در منزل خود دعوت نمود... پس از عدم موفقیت انجمن فوق، علما، تصمیم گرفتند حاجی ملا حسن عمو را که به اخلاق و تقوی معروف و به عقل و نهي موصوف بود به حضور حضرت بهاءالله بفرستند تا بعضی سوالات کند و حقیقت رسالت آن حضرت را کشف نماید. حاجی ملا حسن از شاهزاده زین العابدین خان فخرالدوله که از دوستان و ستایشگران حضرت بهاءالله بود و اغلب به حضور مبارک می رسید تقاضا نمود که این ملاقات را ترتیب دهد. شاهزاده این کار را انجام داد و در روز تعیین شده ملا حسن را به بیت مبارک هدایت نمود، به مجرد اینکه حاجی ملاحسن به حضور مبارک رسید بحر موج بیانات مبارکه را در مقابل خود مشاهده کرد و خود را در برابر دریای بیکران علم حضرتش چون قطره ای ناچیز یافت و پس از آنکه جوابهای ساده و روشن و قانع کننده درباره سوالات خود دریافت نمود به ساحت اقدس معروض داشت که به نظر علمای دین این طور می رسد که اگر وجود مبارک معجزه ای ظاهر نمایند آن معجزه می تواند حجت قاطع و غایی برای اثبات حقانیت رسالت

25- برای شرح حال جناب جناب سید محمد رضا شه میرزادی به مصابیح هدایت جلد ۸ صص ۳۴ - ۸۲ مراجعه فرمایید.

26- شیخ مرتضی انصاری: مجتهد اعلم شیعیان و مردی متقی بود که بعد از فوت شیخ محمد حسن صاحب جواهر از ۱۲۶۶ مرجع مطلق شیعیان گردید. وی با مجتهدین مقیم عراق که به تحریک شیخ عبدالحسین طهرانی در مخالفت با حضرت بهاءالله متفق شده بودند موافقت و همکاری نمود. تولّدش بسال ۱۲۱۴ هجری قمری در دزفول و فوتش در ۱۲۸۱ در نجف بوده است. از آثار متعدّد وی مکاسب و فراند الاصول معروف به رسائل مشهور می باشد. (نوزده هزار لغت ص ۴۳۵)

27- ملا محمد قاننی نبیل اکبر: فاضل قاننی که از اعظم فضلاء و علماء بودند و در حکمت از مکتب ملا هادی سبزواری و در فقه و اصول مجتهد اعلم از مکتب شیخ مرتضی انصاری، در بغداد به حضور مبارک مشرف گشتند و بعد به فرموده حضرت عبدالبهاء "مانند دریا بجوش آمد و مینابه نهدنک دریا عشق پر خروش گشت." به تبلیغ امرالله در خراسان و دیگر شهرهای ایران و ترکستان پرداختند و بلایای بسیار تحمل نمودند تا در سن ۶۴ سالگی در ۱۸۹۲ در بخارا صعود کردند. الواح مهمّه ای بنام ایشان عرّ نزول یافته است که از آن جمله لوح حکماء یا لوح حکمت است، زیارتنامه ای غزا از کلک مرکز عهد احمی در حشّان عرّ نزول یافت. شرحی از زاحوالشان در اول تذکره الوفا مرقوم است. (نوزده هزار لغت ص ۹۶۷). - برای شرح احوال ایشان به مصابیح هدایت جلد ۱ - صص ۴۲۵-۵۴۲

28- شرح ملاقات ملا حسن عمو با جناب نبیل اکبر را حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا این چنین می فرماید: "روزی این شخص محترم در بیرونی به کمال ادب روی زمین حضور نور مبین نشسته بود. در این اثنا حاجی میرزا حسن عمو معتمد مجتهدین کربلا با زین العابدین خان خیر التوله وارد شدند. حاجی مذکور ملاحظه نمود که حضرت نبیل اکبر دو زانوی ادب روی زمین نهاده و در نهایت خضوع و خشوع نشسته، بسیار تعجب نمود، خفتاً گفت: آقا شما اینجا چه می کنید؟ جناب نبیل اکبر فرمودند: بجهت همان کار که شما آمده اید. باری، خیلی سبب تعجب آنها شد، زیرا شهرت کرده بود که این شخص، ممتاز از کلّ مجتهدین و معتمد عظیم شیخ جلیل است.

(تذکره الوفا - حضرت عبدالبهاء) فی ترجمه حیا قدمالاجتباء ص ۶.

29- لقب شیخ عبدالحسین طهرانی است که از مجتهدین زمان ناصر الدین شاه بود که او را ظاهرأ برای تعمیر بقاع متبرکه به عراق فرستاده بودند. وی عدوّ لود حضرت بهاءالله و محرک ملت و دولت، علیه آن حضرت بود و مکرر قصد حیات مبارک را نمود که نتیجه نگرفت. وی به همراهی میرزا بزرگ خان قزوینی کاربرد از سفارت ایران در بغداد، آتقدّر اخبار فتنه انگیز و افتراء آمیز بردار ایران و عثمانی فرستادند که منجر به تبعید حضرت بهاءالله از بغداد گردید. برای اطلاع بر بعضی از مکتوبات او به کتاب از طهران تا عکا مراجعه شود.



آن حضرت باشد. حضرت بهاءالله در جواب فرمودند: "هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید، نه خلق حق را، ولی حال این قول مقبول و مرغوب... علما بنشینند و بالاتفاق يك معجزه را انتخاب کنند و بنویسید که به ظهور این معجزه از برای ما شبهه ای نمی ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می نمایم و این ورقه را مهر کنند و بیاور و این را میزان قرار دهند اگر ظاهر نشد بطلان ما ظاهر گردد." حاجی ملاحسن این بیانات عالی را که در جواب پیغام علما از لسان مبارک صادر شده بود قانع کننده و منطقی یافت. از جای خود بلند شد و زانوی مبارک را بوسید و قول داد که فرمایشات مبارک را به علماء ابلاغ کند. ملا حسن به وعده خود وفا نمود ولی علما صلاح ندیدند که اقدامی درباره، پیام حضرت بهاءالله به عمل آورند و از ادامه مطلب صرف نظر نمودند. ملا حسن نیز این تصمیم علما را توسط شاهزاده زین العابدین خان به اطلاع حضرت بهاءالله رساند. جمال مبارک پس از استحضار از تصمیم علما فرمودند: «با ارسال این پیام شافی و کافی، معجزات همه انبیا ظاهر و محقق گردید چه که علما را در انتخاب آن مخیر گذاریم تا آنچه را بخواهند اتیان نمایم.»<sup>(30)</sup>

### هدایت اقوام و بستگان توسط شیخ حسن و کربلایی شفیع

بعد از جریان تشرّف میرزا حسن کلکناری (ملا حسن عمو)<sup>31</sup> به حضور حضرت بهاءالله، میرزا حسن از عتبات عالیات برای برادران خویش در کلکنار کتباً پیغام فرستاد که همسر و فرزند او را یکی از اخوانش به عتبات ببرد. محمد حسین برادر پدری میرزا حسن عیال و طفلش را به عتبات بُرد و اطلاعاتی در مورد امر جدید از برادر خود دریافت نمود. اما با کمال تأسف در راه بازگشت از عتبات به مرض آبله دچار شد و وفات یافت. میرزا حسن مجدداً به پدر و برادرانش در کلکنار نامه نگاشت مبنی بر اینکه، حق ظاهر شده و شما تحقیق کنید. ابتدا نزد ملا حسینعلی ایولی بروید اگر او کتمان در ایمان خود به امر جدید نمود به ملا علی جان ماهروزکی مراجعه کنید تا او شما را به امر جدید هدایت نماید.

کربلایی شفیع بواسطه خوابهایی که سالها قبل دیده بود و همچنین مشاهده اصحاب قلعه، قلبش به یقین رسیده بود و (مطمئن بود) که امر جدید برحق است و مومن بر امر حضرت اعلی بود. اما اکنون به جهت تحقیق بر

30 - نجات ظهور، جلد ۱، صص. ۱۶۰-۱۶۲

31 - در مورد ملا حسن عمو آنچه تا به حال تحقیق کردم اینکه در تاریخ نیل اصل که در ظهورالحق جلد ۴ استفاده گردیده است، نیل او را ملا حسن عموی طهرانی می نامد. در ضمن او ممکن است بعد از سکونتش به طهران به این نام خوانده می شد و چون بعد از مرگ همسر اول و تنها پسرش در کربلا اول به کرمانشاه و بعداً به همت دوستی و آشنایی با شاهزاده خرنالوله به دربار راه یافته و چون از صدای خوشی بهره داشته و روزه خوانی در منازل شاهزاده، گان و اعیان پایتخت می نموده و در همان جا با خانی از طبقه اعیان و اشراف ازدواج نموده، او به ملاحسن طهرانی معروف شده است و در ضمن پسر می داشته که بعد از مرگ وی به نام پدر خوانده شده است و بعداً معروف به ملا حسن طهرانی شد و همو به مشهد سر (مشهد سره) از توابع روشنکوه که پایگاه نگهداری دام و رمه گاو بود، آمده و چند روز مهمان میرزا عین الله پدر آقای نورالدین شفیع پور بوده است و در یاداشتهای جناب شفیع پور آمده است که او به همت در خواست ارث و زمین آمده بوده و به ایشان گفتند که هر چه جد ایشان در کلکنار داشته، بدست دشمنان امر افتاده و پدر بزرگش کربلایی شفیع نیز از آنجا به محلی نزدیک پرچشمه رفته و محلی به نام کندس بن قدیم دامداری می کرده و در هانجا صعود نموده، بر مبنای یاداشتهای جناب نورالدین شفیع پور و مکالمه بنده با آقای شمس الدین خوان بغا، اینطور نقل شده است که نامه پدرش که به اقوام نوشته بود و اظهار ایمانش به امر مبارک برای او اثبات گشت و او از همسر دوم ملا حسن بوده و چون بعد از مرگ پدر بدینا آمد به نام پدر خوانده شد و او در طهران. متولد شد. دختر این ملا حسن با رضا تجدد ازدواج نمود رضا تجدد (۱۲۶۷-۱۳۵۲ ه.ش)، مترجم، روزنامه نگار، سیاستمدار و قاضی ایرانی بود. در عراق زاده شد. او فرزند شیخ العراقین مازندرانی بود. علوم حوزوی و ادبیات فارسی و عرب را در کربلا و نجف آموخت. در انتخابات دوره چهارم و پنجم مجلس شورای ملی از ساری به نمایندگی انتخاب شد. رضا تجدد در کابینه محمدعلی فروغی به معاونت وزارت فرهنگ انتخاب شد و مدتی هم معاون وزارت دادگستری بود. او برای بار سوم در دوره چهاردهم مجلس نماینده ساری شد. او در ۱۳۵۲ در تهران درگذشت. یکی از نوه های دختری او به نام مصطفی تجدد بوده است. مصطفی تجدد (۱۳۵۸-۱۲۸۷) سرمایه دار و سیاستمدار ایرانی بود. او نخستین کمی در ایران بود که بانک خصوصی دائر کرد و موسس بانک بازرگانی بود. او در کابینه منوچهر اقبال در ۱۳۳۶ به سمت وزیر بازرگانی معرفی شد و در ادوار چهارم تا هشتم مجلس سناي ایران سناتور مازندران بود. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران: نشر گفتار با همکاری نشر علم (عاقلی، باقر) او نتیجه دختری ملا حسن عمو کلکناری و نوه ملا حسن طهرانی بود. نگارنده در کتاب زندگی و شخصیت شیخ انصاری، حاج مرتضی انصاری، کنکره جهانی بزرگداشت دویستمین سالگرد تولد شیخ انصاری، نام تمام تلامیذ شیخ مذکور آمده است. اما نام جناب نیل اکبر و ملا حسن عموی طهرانی یا کلکناری به عنوان تلامذه یا شاگردنش مذکور نیامده است. ملا حسن الواح متعددی از جمال مبارک داشته است و به گفته جناب بدیع الله ایلمانی نام ملا حسن در لوحی که به افتخار علویه خام نیز نازل گشته، از او ذکر شده است. و گمان می رود این همان ملا حسن باشد که در بغداد به حضور مبارک از طرف علما مُشرف گردیده است. و نیل سهواً او را طهرانی معرفی کرده است.

امر حضرت بهاء الله دو دختر خویش به نامهای صنمیر و آمنه و دامادش میرزا گل همسر صنمیر را در ماه رمضان به ایول فرستاد. آنها نزد ملا حسینعلی ایولی رفتند. ملا حسینعلی کتمان نمود و اظهار بی اطلاعی نمود، لهذا آنها بر مبنای توصیه‌ای که میرزا حسن کرده بود که به ماهفروزک نزد ملا علیجان بروند. آنها آذوقه راه گرفته و مقداری روغن حیوانی برداشته و گوسفندی را قربانی نموده و به عنوان سوغات از کلکنار به سمت ساری حرکت نمودند و به ماهفروزک نزد جناب ملا علیجان رفتند. ایشان امر الهی را به آنها ابلاغ نمودند و آنها ایمان آوردند، آنگاه به کلکنار بازگشتند و امر جدید را به اقوام خویش ابلاغ نمودند و آنها جمیعاً به حلیه ایمان آراسته شدند.

## کندسبن قدیم یا پرچشمه

وقتی خاندان جناب کربلائی شفیع یعنی پسرها، دخترها و دامادهایش به شکل دسته جمعی ایمان آوردند. اهالی کلکنار بنای اذیت و آزار گذاشتند، لذا احباً اجباراً به محلی به نام کندسبن قدیم، نزدیک کلکنار که به پرچشمه<sup>(32)</sup> نیز معروف بود، کوچ نمودند. جناب کربلائی شفیع در کندسبن قدیم صعود نمود و در همان محل به خاک سپرده شد. ساکنین اولیه پرچشمه<sup>33</sup> عبارت بودند از: ظهورالله<sup>(34)</sup>، کریم الله<sup>(35)</sup>، آقاسید علی<sup>(36)</sup> [جمال‌الدین کلائی]، ابوالقاسم<sup>(37)</sup>، آقا بابا<sup>(38)</sup> [پسر نخست کربلائی شفیع].

احبای کلکنار در برابر کلکناریها مقاومت کرده اما به علت مزاحمت‌های افراد متفرقه و خوانین خصوصاً فردی بنام جلال یاغی<sup>[39]</sup> احبای کلکنار را از کندسبن قدیم آواره نمود و دیگر اجازه نداد آنها به آن محل بازگردند، لذا عده‌ای به شعبان، خیل و عده‌ای به گوت رفته، سکونت گزیدند. احبایی که در گوت ساکن شده بودند چون در مجاورت سنور<sup>(40)</sup> و ترکام<sup>(41)</sup> بسر می‌بردند، مرتباً توسط اهالی این دو روستا دچار مشکلات و تضییقات می‌شدند

<sup>32</sup> - وجه تسمیه پرچشمه: پرچشمه یعنی جائیکه چشمه‌های فراوان داشته باشد. نام فعلی آن هفت، چشمه می‌باشد.

<sup>33</sup> - در جنوب غربی روستای ایول به فاصله ۳ کیلومتری و در ۱۵ کیلومتری جنوب خاور کیاسر واقع است و در حال حاضر هیچ آثار و نشانه‌ای از سکونت در آن وجود ندارد.

<sup>34</sup> - ظهورالله فرزند گل بابا و نام جدش قلی بود. وی ۹ فرزند داشت ۷ پسر به اسامی: عبدالعلی، نورالله، گل بابا، ابراهیم، اساعیل، منوچهر و پرویز و دو دختر به نامهای فریده و خدیجه.

<sup>35</sup> - کریم الله فرزند قنبر که نام جدش میرزا گل بود و میرزا گل یکی از دامادهای کربلائی شفیع بود. کریم الله سه همسر اختیار کرد، همسر اول شمسبه خواهر سید احمد علوی و دارای سه فرزند به اسامی میرزا مهدی قنبری، نصرت الله نصیری و حوری شد. از همسر دوم که نامش نجیبه بود یک فرزند به نام محیه قنبری داشت. و از همسر سوم که نامش کلثوم بود، فرزندی به نام نادره قنبری داشت.

<sup>36</sup> - آقاسید علی فرزند میرعلی جمال‌الدین کلائی از دودانگه هزارجریب که با گلچهره دختر کربلائی شفیع ازدواج نمود. آقا سید علی یکی از چوپان‌های کربلائی شفیع بود و با توجه به حسن رفتارش کربلائی شفیع دخترش گلچهره را به همسری وی در آورد و در اثر این اقتران سه فرزند به اسامی سید ابراهیم، سیده نسا و سیده کلثوم داشت. [او جد علوی‌ها است].

<sup>37</sup> - ابوالقاسم جد جان الله و باب الله ولی پور که در روستائی محائی شعبان خیل سکونت دارند. ابوالقاسم بعداً در سر مرتع و پایگاه دامش بوسیله یاغی‌ها صرب و شتم فراوان شده و او را همراه میرزا علی کلکناری داغ و درفش نموده و هردو این عزیزان به مقام شهادت فائز شدند و شرح این واقعه را در قسمت ضوضای یاغیان می‌آوریم.

<sup>38</sup> - محمد اساعیل مشهور به آقابابا فرزند اول کربلائی شفیع که نام فرزندانش نادعلی و ملا خلیل است.

<sup>39</sup> - و هم چنین در تاریخ و مشاهیر چهاردانگه و هزار جریب مازندران که شرحی است مختصر از نوشتار شیخ سیف الله یساری در این وب لاک می‌خوانیم:

<http://chahardangeh.blogfa.com/post/48>

[... قضیه برخورد مرحوم یساری با سید جلال جمال‌الدین کلائی بنا به گفته پیران طایفه از این قرار است که در سال هجری که مرحوم یساری نماینده تام‌الاختیار والی مازندران یعنی امیر اکرم در منطقه چهاردانگه بود (نامه مورخه سوم تیر امیر اکرم به شیخ سیف الله یساری موبد این مطلب است) ماموریت داشت تا ضمن اداره اولین مدرسه در کیاسر سایر مسائل فرهنگی اجتماعی و سیاسی آن حدود را سر و سامان دهد. در این رابطه اجباراً با یکی از یاغیان آن زمان به نام سید جلال جمال‌الدین کلائی مدت‌ها درگیر می‌شود و بالاخره موفق می‌شود تا با ترغیب سید جلال در امر خروج پهنی،‌های آن منطقه دیگر ساکنین آنجا را در امان نگاه دارد. ]

<sup>40</sup> - سنور: دهی از دهستان سورتیچی، بخش شهرستان ساری واقع در ۱۶ کیلومتری شمال شرقی کیاسر.

<sup>41</sup> - ترکام: دهی از دهستان سورتیچی، بخش شهرستان ساری واقع در ۱۰ کیلومتری جنوب کیاسر.

به طوریکه ادامه زندگی در این محل غیر ممکن شده بود لذا کوت را ترک گفتند. خانواده آقای قهرمان دارابی به ایول و بقیه به مشهدسرا که مرتعی نزدیک روستای سرتا می باشد نقل مکان نمودند. شرح این واقعه در تقویم تاریخ جناب ملک خسروی چنین آمده است :

" در سال 1344 قمری برابر 5-1304 شمسی - مطابق 1925 میلادی ... سید جلال نام جمال الدین کلایی یابی ... بهائیان کلکناری را متواری و اموالشان را غارت کرد."42

## خاندان جناب کربلانی شفیع

- 1- کربلانی شفیع سه همسر اختیار نمود. از همسر اول به نام فاطمه سه پسر به نام‌های ۱- محمد اسماعیل مشهور به آقابابا، ۲- محمد حسین، ۳- محمدطاهر و پنج دختر به نام‌های ۱- صنمیر، ۲- آمنه، ۳- گلچهره، ۴- ماه داده (ماهروزه) و ۵- شکوفه داشت. از همسر دوم به نام ماه بانو، سه پسر و یک دختر به نام‌های ۱- فریدون، ۲- داراب، ۳- جمشید و ۴- شیرین داشت. و از همسر سوم خانمی به نام میرحیات که از روستایی امره بود، یک پسر به نام میرزا حسن کلکناری معروف به ملا حسن عمو داشت. دامادهای کربلانی شفیع ۱- آقاسید علی فرزند میرعلی جمال‌الدین کلایی از دودانگه هزارجریب که با گلچهره ازدواج نمود. ۲- سبز علی فرزند غلام که با آمنه ازدواج کرد و نام فرزندانش: غلامرضا، عبدالباقی، محمد مهدی، سیف‌الله، آسیه، عمهجهان و حوریه. ۳- میرزا گل با صنمیر ازدواج نمود. فرزندان: عباسعلی، قنبرعلی، فاطمه و معصومه. ۴- حسینقلی با ماه داده (ماهروزه) ازدواج نمود. فرزندان به نام‌های امامقلی، تقی، نادرقلی، باهره و زلیخا. پسران کربلانی شفیع: ۱- محمد اسماعیل مشهور به آقابابا که فرزندان او ملا خلیل، نادعلی، بی بی گل و فضا بودند. ۲- محمد طاهر، نام فرزندان: ذکرالله، مرتضی، نازنین، زبیده و حمیده ۳- محمد حسین، فرزندانش به اسمی عبدالرحمان، گل برار و جان برار و شکوفه بودند. کربلانی شفیع از همسر دوم به نام ماه بانو فرزندان به نام‌های فریدون، داراب، جمشید، و شیرین داشت.
  - 1- فریدون پسرش لطف الله فریدونی بود که در سال ۱۳۵۰ شمسی در احمد آباد صعود نمود و نسلی از او باقی نماند. لطف الله در ایام جوانی به مدت چند سال در منزل جناب یونس خان افروخته خدمتکار بود. نگارنده به یاد دارم که در مجالسی که در روشنگره منعقد می گشت حکایاتی را از خان و ایام تشریفش به حضور مبارک در عکا نقل می نمود و تمام اشعار جناب نعیم را از حفظ برای احباء می خواند.
  - 2- داراب جد دارابی ها، دارای شش فرزند به نام‌های سهراب، رحمت، گل محمد، قهرمان، تیمور و دختری به نام گل بانو داشت.
  - 3- جمشید جد نوبخت ها می باشد و فرزندان به نام سرالله، ذات الله داشت و ذات الله فرزندان به نام باباقلی و قدسیه داشت. سرالله فرزندان به نام مسیح الله، وجی الله، و آسیه داشت.
  - 4- شیرین نام فرزندان او تا به حال بدست نیاوردم.
- و از همسر سوم به نام میرحیات که امره ای بود پسری به نام میرزا حسن (ملا حسن عمو) داشت.

42 - تقویم تاریخ، ملک خسروی، ص ۱۴۹ - به نظر می رسد که جناب ملک خسروی در ذکر تاریخ آواره شدن اجای کلکنار دچار اشتباه شده است با توجه به تولد جناب نورالمنین شفیع پور در سال 1296 هجری شمسی که مطابق است با سال 1917 میلادی در روشنگره است، اجای کلکنار در حدود 15 الی 20 سالی بود که در روشنگره سکنی داشتند. و این تاریخ صحیح نمی باشد.

## قسمت دوّم - قریه روشنکوه

"... یا سید علی علیک بهائی اسمت لدی المظلوم مذکور و این لوح مبین از افق عنایت ربّ العالمین مخصوص تو اشراق نمود حمد کن مقصود عالم را به این فضل بزرگ..."  
(از لوح خطی حضرت بهاءالله خطاب به جناب سیدعلی جد خاندان علوی)

### قریه روشنکوه

روشنکوه	
اطلاعات کلی	
<a href="#">کشور</a>	<a href="#">ایران</a> 
<a href="#">استان</a>	<a href="#">مازندران</a>
<a href="#">شهرستان</a>	<a href="#">ساری</a>
<a href="#">بخش</a>	<a href="#">چهاردانگه</a>

<u>دهستان</u>	<u>گرماب</u>
<u>ده</u>	<u>روشنکوه</u>
مردم	
<u>جمعیت</u>	۳۴ نفر

روشنکوه، روستایی است از توابع بخش چهار دانگه شهرستان ساری در استان مازندران ایران.

## جمعیت

این روستا در دهستان گرماب قرار داشته و براساس آخرین سرشماری مرکز آمار ایران که در سال ۱۳۸۵ صورت گرفته، جمعیت آن ۳۴ نفر (۱۵ خانوار) بوده است.<sup>[43]</sup>

## معرفی قریه روشنکوه

قریه روشنکوه در بخش چهار دانگه سورتیچی واقع شده است، و بخش چهار دانگه سورتیچی قسمتی از هزار جریب می باشد. " دهی از دهستان پیروجه، بخش چهار دانگه ... طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۲ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۳ دقیقه، ارتفاع متوسط ۹۲۰ متر، پایکوهی، معتدل مرطوب، در ۴۴ کیلومتری خاور (شرق) شهر ساری واقع است. رودخانه پلاروی که از بلندی های شش ک سرچشمه می گیرد از شمال آبادی گذشته به رودخانه تَجَن و دریای خَزَر می ریزد." (44)

## وجه تسمیه روشنکوه

روشنکوه [رُوشَن کُوه] در آغاز مرتع و جنگل بود. در قسمت پایین محل، چشمه آب معدنی قرار داشت بنام دارتام که مردم از هر طرف به جهت شفای امراض از آب این چشمه استفاده می نمودند و هنوز هم این آب معدنی وجود دارد و مورد استفاده مردم از دور و نزدیک (منطقه چهار دانگه) می باشد. روشنکوه ابتدا به علت وجود این چشمه آب معدنی به دارتام معروف بود. زمانیکه این مرتع از وراثت حاج مصطفی خان سورتیج بوسیله میرزا عین الله خریداری شد، نفوسی دامدار آنجا ساکن شدند. روایت است گاوی تلف شده و یا گرگ خورده و از آن به بعد به رَشمنگو معروف گردید. رَش (Rash) به لهجه محلی یعنی قهوه ای متمایل به زرد و مَنگو (Mango) یعنی گاو ماده.

بروایت دیگر اسم این محل رَشمان کوه بوده به دو علت: ۱- وجود کوههای قهوه ای متمایل به زرد رنگ در نزدیک محل ۲- وجود انبوه درختهای جنگلی راش در جنگل محل. باید اذعان کرد که اکثر قریب به اتفاق احبای مطلع روشنکوه، [رَشمنگو] را تأیید نمودند. رَشمنگو در زمان حضرت عبدالبهاء یا حضرت ولی امرالله به روشنکوه تسمیه یافت. نگارنده با تحقیقات زیاد موفق به زیارت لوح یا توقیعی مبنی بر این مسئله نشدم تنها در یادداشت های

<sup>43</sup> - «سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰، جمعیت تا سطح آبادی ها بر حسب سواد» (فارسی). مرکز آمار ایران، ۱۳۹۰. بایگانی شده از نسخه اصلی در ۱۵ نوامبر ۲۰۱۲.

<sup>44</sup> - اطلس گیتهانشناسی استان های ایران، تهران: ۱۳۸۳ خ



جناب نورالدین شفیعی پور به توقیعی از حضرت ولی امرالله اشاره رفته است مبنی بر تسلّیت به جناب سید احمد علوی، در توقیعی خطاب به جناب فروغ بصاری که می‌فرمایند در قریه روشنکوه به جهت صعود صبیبه جناب سید احمد علوی روشنکوهی، ذکیه خانم، مراتب تسلّیت مرا ابلاغ داشته و به جهت ارتقای روح ایشان در اعتاب مقدسه دعا می‌فرمایند. اما راجع به وجه تسمیه روشنکوه تا کنون توقیعی یا لوحی نیافتم. نفوس مطلع روشنکوهی بعضی اظهار می‌دارند که این محل در زمان حضرت عبدالبهاء به روشنکوه تسمیه یافت و بعضی نیز زمان حضرت ولی امرالله را ذکر نمودند. با توجه به سفر جناب سینا و پسرشان آقا سید حبیب الله به روشنکوه<sup>45</sup> این محل بایستی در زمان حضرت عبدالبهاء به روشنکوه نامیده شده باشد. اما نام این ده تنها به دهی که همه بهائی بودند و تنها نام عین الله پدر جناب نورالدین شفیعی پور مذکور گشته است که جناب سینا و یا پسرشان با او در طهران هنگامی که در مدرسه تربیت درس می‌خوانده، آشنا گشتند و به روشنکوه به جهت سفر تشویقی تشریف بردند.

### ساکنین اولیه قریه روشنکوه

تعدادی از احبای کلکناری که از کندیسن قدیم آواره شده بودند، مدّتی در مشهدسرا سکونت داشتند. زمینهای روشنکوه را از وزّات حاج مصطفی خان سورتیچ خریدند و در آنجا اقامت نمودند. ساکنین اولیه قریه روشنکوه به ترتیب عبارت بودند از جنابان: ۱- آقا سید علی جمال الدین کلاهی، جدّ اعلائی علویها، داماد جناب کربلایی شفیعی ۲- میرزا عین الله پدر جناب نورالدین شفیعی پور ۳- غلامرضا، دایی میرزا عین الله، ایشان به غلامرضا مختآباد معروف بود. ۴- سیف الله برادر غلامرضا، ایشان نیز به سیف الله مختآباد معروف بود. این دو برادر، پسران آمنه و نوه‌های کربلایی شفیعی بودند. این نفوس اقامت دائم نداشتند بیلاق و قشلاق می‌کردند. بعد به تدریج اقوام و بستگان آنها در این محل ساکن شدند و به طور دائمی اقامت نمودند.

در این باره در اسرارالاثار جلد ۴ صفحه ۴۷ چنین آمده است:

" روشنکوه دامنه کوه به قرب ساری مازندران تقریباً 24 خانوار بهائی در آنجا ساکن اند که اصلاً در شبه مغاره کوه کلکنار بودند و اهالی آنها را بیرون نمودند. اعرف و اسبقشان شیخ حسن معروف به کلکناری فارغ التحصیل در عراق عرب و از علمای بیان بود و الواح و آثار بسیار از دوره بیان و دوره ابھی در ترکه اش باقی بود. در حدود سال ۱۳۰۰ ه.ق به عراق عرب رفته و در آنجا در گذشت دیگر از معاریف بهائیان کلکنار آقا شفیعی آقا بود. "46

### تأسیسات امری و مادی

#### اولین محفل روحانی روشنکوه

نگارنده در مکاتباتم با متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیعی پور [پدر بزرگ عزیزم] در مورد تشکیل اولین محفل روحانی روشنکوه، ایشان اظهار داشتند که جناب حاج محمد طاهر المیربی طی اسفار تبلیغی - تشویقی که به صفحات مازندران داشتند در سال تقریبی ۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ هجری شمسی مطابق با 1926 میلادی، به مدت نه روز در روشنکوه اقامت نمودند در این ایام که غیر ایام عید اعظم رضوان بود، امر به انتخابات و تشکیل محفل روحانی نمودند. اولین اعضای محفل

45 - مندرج در مصابیح هدایت جلد ۱ صص ۱۵۴- ۱۵۶

46 - این تاریخ مطابق هست با سال 1883 میلادی و سال ۱۲۶۱ شمسی و بر مبنای نوشته جناب نورالدین شفیعی پور و مکالمه تلفنی با جناب بدیع الله ایمانی، ملاحسن دوسفر به عتبات داشته است بار اول در ایام جوانی به جهت تحصیل علوم دینی و بار دوم برای سکونت دائمی که در هانجا هم وفات یافت. ایشان دو همسر اختیار نمود یکی از اهل روستایی امره که از اقوام مادری بود و دیگری همسری در کربلا اختیار نمود.

روحانی عبارت بودند از: ۱- جناب سید احمد علوی ۲- جناب قلی قلیزاده ۳- جناب محمد حسن شفیعی<sup>(47)</sup> ۴- جناب مرتضی طاهری ۵- جناب کلیم الله (کریم الله) قنبری ۶- جناب نور الله قنبری ۷- جناب عزت الله روشنکوهی ۶- جناب غلام علی پور ۹- ذات الله [مختآباد] پدر بابا قلی نوبخت]. در سالهای بعد حوریه خانم همسر جناب سید احمد، دختر جناب میر ضیغم امره، ای به عضویت محفل در آمدند. جناب میر ضیغم امره، ای<sup>48</sup> اول شخصی بودند که جناب ملا رمضان تلکی را در منزل خود ورود داده و اطاقی را در اختیارشان قرار داده، اند و اول من امن روستائی امره می باشند و به جهت جناب ایشان لوحی نیز از حضرت عبدالبهاء به افتخار ایشان نازل گردیده، است که ذیلاً در اینجا درج می گردد.

هُوَ اللهُ

ای ضیغم آجام رحمانی، نفوس به منزله طیورند، یک پرنده عقاب اوج عزتست و یک طیر باز سفید شکار افکن و مرغی قمری مرغزار و چمن، طیری کبک کهسار و صحراء و لاله زار و دمن و خلق الله النفوس اطواراً. ولی تو ضیغم بیشه ذوالمنن باش و شکار افکن گرد تا در این میدان جولانی کنی و چوگانی زنی و گویی برپائی، ولی به حکمت مسطور در کتاب. آن دیار موطن حضرت مقصود روحی و ذاتی و کینونتی لأحبائه الفداست و شماها هموطنان نیر آفاق، ملاحظه فرمائید که چه سزاوار است. عع  
( مکاتیب جلد ۸- صص. ۱۱۸- ۱۱۹ )

از آنجائیکه کل اعضا محفل روحانی فاقد سواد بودند بنا به توصیه جناب مالمیری جناب نورالدین شفیعی پور که در آن زمان محصل پنجم یا ششم ابتدائی بودند در نفس جلسه حاضر می شدند و تصمیمات محفل را یادداشت می کردند.  
**کتابخانه و موقوفات**

در روشنکوه در سال ۱۳۲۹ کتابخانه ای تحت عنوان ملا حسن عمو تأسیس گردید و از طرف جامعه مساعدت شد. «... به کتابخانه های جدیدالتأسیس: پل سفید، ارطه، روشنکوه مساعدت شده است.» (اخبار امری، شماره ۴، مرداد سال ۱۳۲۹)  
(استخراج از ابلاغیه مبارک مورخه 20 اگوست 1937 میلادی خطاب به محفل روحانی مئی بهانیان ایران)

### حظیره القدس

زمین حظیره القدس روشنکوه را جناب نور الدین شفیعی پور تقدیم نمودند و احبائی محل با تشریک مساعی ساختمان در این محل تأسیس نمودند. وقتی حظیره القدس ساخته شد زنگی نصب نمودند. در شبهایی که جلسه تشکیل می شد برای خبر نمودن احبآ این زنگ را می نواختند. صدای زنگ تا روستای روبرو آورد<sup>(49)</sup> و سادات محله<sup>(50)</sup> می رفت. ایام صیام، وقت سحر و افطار نیز این زنگ را به صدا در می آوردند.

47 - محمد حسن شفیعی که مشهور به آقا عمویود. ایشان برادر عین الله و عموی نورالدین شفیعی پور بودند.

48 - مصابیح هدایت جلد ۷- ص. ۲۳۵- ... ملا رمضان هم که چنین دید خود از آهو دشت کوچیده به قریه امره رفت به منزل مشهیدی میر ضیغم نامی که از جوانمردان محل شمرده می شد، ورود کرد و او هم یک باب اطاق به جنابش داد.

49 - آخرد یا آخورد: دهی از دهستان سورتیچی، بخش چهاردانگه شهرستان ساری و اقع در ۴۳ کیلومتری جنوب شرقی ساری.

50 - سادات محله: دهی از دهستان سورتیچی، بخش چهاردانگه شهرستان ساری و اقع در ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی ساری دو روستایی آخورد و سادات محله در مجاور روستایی کدس بن هستند و از روستای آخورد ۲ الی ۳ نفر به امر محائی اقبال نمودند، آقاي رمضان حاجیان و آقاي جبار هاشمی که بواسطه تبلیغ و سرپرستی جناب اسماعیل علوی به امر مبارک ایمان آورده و با ازدواج ایشان با یک دختر محائی موجب سکونت ایشان در روشنکوه گردید.

در روشنکوه مکانی به عنوان مدرسه تأسیس نگردید. حظیره القدس را مدرسه نمودند. مدرسه روشنکوه ابتدا به نام دبستان مّلی بهائیان روشنکوه بود. اولین معلّمی که در مدرسه روشنکوه تدریس کرد جناب میرزا مهدی قنبري بود. که به گفته خودشان سال ۱۳۱۳ تدریس در این مدرسه را شروع نمودند. ایشان حدود ۴ سال در مدرسه روشنکوه تدریس نمودند. جنابان: سید اسماعیل علوي، ، زرغام الدین علوي، پنجعلی قنبري، نعمت الله عباسی، رسول روشنکوهی، وجیه الله شفيعی و عده‌ای دیگر شاگردان ایشان بودند. بعد از ایشان شکرالله خطیبی که اهل دامغان بود در روشنکوه ایمان آورد. سه‌الی چهار سال در روشنکوه تدریس نمود. معلّم دیگری از قم به نام حائری که در همان جا (قم) ایمان آورد و خانواده اش اذیت و آزارش می نمودند، به روشنکوه آمد و حدود دو سال تدریس کرد. بعد از او امیر هوشنگ فرهنگي که مسلمان و اهل تسنن و گرد بود، حدود دو سال معلّم بود، ایشان یازده ماه تدریس کتب علمی در مدرسه می‌کرد و بعد از تبلیغ و آشنای با امر مبارک بوسیله جناب نورالدین شفیع پور یک ماه نیز به بچه‌ها دروس امری تدریس می‌کرد. وقتی مدرسه دولتی شد به نام دبستان فیض روشنکوه تسمیه یافت و پرویز ملکی به عنوان معلّم آمد. بعد از ایشان عزیزالله سبحانی اهل زیرآب سوادکوه، یک سال معلّم روشنکوه بود. به علت نداشتن دانش آموز این دبستان با همین نام به احمد آباد منتقل شد. سبحانی نیز به احمد آباد رفته تدریس می نمود.

عزیزالله سبحانی مُتَعَصِب و مُبَغَض بود و اهانت می‌کرد. و روزی که جناب سعید خوان یغما از محفل مقدس روحانی ساری برای محفل روحانی روشنکوه پیام و متحد المالی آوردند که در آن خبر صعود حضرت ولی عزیز امرالله درج بود. سبحانی وقتی این خبر را شنید در مدرسه برای محصلین جشن برپا نمود. محفل روحانی روشنکوه به احبّاً ابلاغ کرد که بچه‌ها را به مدرسه نفرستند. چون مدرسه دولتی بود و به مدت بیست روز تعطیل شد. محفل روحانی روشنکوه شرحی در مورد علت تعطیلی مدرسه برای محفل روحانی ساری نگاشت. معلّم بعد از بیست روز خود را به اداره فرهنگ آن زمان معرفی نمود. رئیس فرهنگ علی درودکار، عضو محفل روحانی ساری نیز بود. از سبحانی پرسید: کجا بودی؟ سبحانی گفت: روشنکوه! او، سیلی به صورتش نواخت و گفت بیست روز است که مدرسه تعطیل شد و تو وظیفه داشتی خودت را معرفی کنی. چه کار به دین مردم داری؟ اگر می‌خواهی پرونده ات را به کارگزینی ندهم، مثل بچه آدم برو درس بده.

در دوره سپاه دانش<sup>52</sup> چون روشنکوه محصل نداشت نمی توانستند به نام روشنکوه مدرسه باز کنند در نتیجه به اسم شهاب روشنکوه مدرسه باز کردند. روشنکوه دو قسم شد ۱- روشنکوه ۲- شاب نام. معلّمین سپاه دانش به نام های اصغر مهاجر زاده، سید رضا اسکویی و علی اکبر کرمانیان در سه دوره به روشنکوه آمدند که هر دوره یک سال بود. بعد از سپاه دانش معلّمی به نام غلام فکری از خوی آمد. مدت دو سال تدریس نمود. در دوره سبحانی مدرسه به احمد آباد منتقل شد. در تحقیقی که خانم شقایق ایقانی در رساله پایانی<sup>(53)</sup> خود داشته اند راجع به تأسیس مدرسه در روشنکوه مطالب ذیل را نقل نموده اند:

اولین مدرسه روشنکوه به همت محفل روحانی آن حدود سال ۱۳۱۴ ه.ش افتتاح شد و به نام مدرسه مّلی بهائیان روشنکوه مشهور گشت. این مدرسه چهار کلاسه بود یعنی شاگردان در یک کلاس در چهار رده می نشستند.

51 - مدارس فراموش شده بهائیان آموزش و پرورش نوین در ایران ۱۹۳۴-۱۸۹۹ م- سلی شاهرور صص. ۲۸۱-۲۸۲

52 - سپاه دانش: مطابق لایحه ایجاد سپاه دانش ماده ۵ و ۷ و ۸ دیلمه ها و مراتب بالاترشان با قید قرعه وارد سپاه دانش شده و چهار ماه آموزش دیده و بقیه دوره خدمت سربازی را در یکی از روستاها به کودکان روستایی دانش می آموختند. (تاریخ مازندران اساعیل محجوری، ج ۲، ص ۳۳۲).

53 - تاریخچه مدارس محلی مازندران - صص. ۱۵۰-۱۵۵

## محل و ساختمان مدرسه

محل مدرسه ابتدا در منزل خود احباً بود ولی بعداً ساختمانی برای مدرسه ساخته شد که حظیره القدس هم بود و بر طبق ساختمان های آن دوران دیوارهایی از گل داشت در ابتدا اطفال در یک اتاق بر روی نم می نشستند اما به تدریج نیمکت های چوبی برای آنان ساخته شد و به مدرسه شکل پیشرفته تری داد.

### مدیر- ناظم

در هر مرحله معلم نقش مدیر و ناظم را هم داشت و مدیر و ناظم مستقلاً برای مدرسه وجود نداشت.

### معلمین

اولین معلم دبستان روشنکوه آقا میرزا مهدی قنبري بود. ایشان از شش سالگی به همراه جناب عبدالعلی مظلوم معروف به شهاب به ایول رفتند. حدود سه سال در ایول تحصیل کردند سپس به ساری رفته در منزل شیخ زین العابدین ابراری ( معلم مدرسه تأیید ساری ) در مدرسه فوق الذکر به مدت دو سال تحصیل نمودند. وقتی به زادگاه خود ، روشنکوه بازگشتند حدود پانزده سال داشتند. در این هنگام به تشویق احبای روشنکوه علی الخصوص آقا نورالدین شفیع پور و آقاسید احمد علوی شروع به تدریس کردند و بدین ترتیب مدرسه روشنکوه شروع به کار نمود.

در همان سال اول شهرت افتتاح این مدرسه بهائی سبب گردید تا ارباب روستای مجاور روشنکوه، یعنی روستای حاجی کلا ( که غنی خلخالی نام داشت و فرد متعصبی بود ) با کمک حکومت ناحیه ژندارمی، با رشوت استواری را به روشنکوه گسیل نموده، سعی در تعطیل مدرسه نماید. آن ژندارم نیز چند تن از اعضای محفل روحانی روشنکوه را دستگیر نموده، چوبکاری کرد و پس از اخذ جریمه آنان را نزد ارباب ، غنی خلخالی برد، او نیز که فرد سالوسی بود و قصد آشکار نمودن دشمنی خود را نداشت به ظاهر وساطت کرده اعضای محفل را آزاد کرد.

در این واقعه معلم و اطفال دبستان از ترس متواری گردیده، مدت سه روز پنهان شدند. این مسئله باعث شد که ناچاراً تابلو مدرسه برداشته شود. اما تعلیم اطفال همچنان ادامه داشت. بعد از حدود چهار سال آقای قنبري دست از تعلیم کشیدند و مدرسه شش ماه تعطیل گردید تا اینکه معلم جدیدی به نام شکرالله خطیبی عهده دار تدریس در دبستان گردید ( ایشان اهل سمنان و مسلمان زاده بودند اما توسط بهائیان بزرگ شده، اظهار ایمان می نمودند) آقای خطیبی<sup>54</sup> حدود سه سال به امر تدریس اشتغال داشتند.

پس از ایشان نوبت به آقای حائری رسید که ظاهراً بر اساس تقاضای محفل روشنکوه از سوی محفل روحانی ساری به روشنکوه فرستاده شدند. ایشان بهائی و اهل قم بودند و در مجموع دو سال در این مدرسه تدریس نمودند. پس از آقای حائری نوبت به فرد مسلمانی به نام امیر هوشنگ فرهنگی<sup>55</sup> رسید که اهل

54- آقای شکرالله خطیبی که از اهالی سمنان بودند و با آشنا شدن با آقای نورالدین شفیع پور برای معلمی و تدریس به روشنکوه آمدند. بعداً به ساری آمدند و با خانواده جناب شفیع پور معاشرت داشتند و به امر مبارک ایمان داشتند و ایشان با خانمی از اهالی چورت که مسلمان بود ازدواج نمودند و در آنجا سکونت نمودند و صاحب یک دختر و پسر شدند. و در ایام کجولت به ساری آمدند و بعداً بوسیله جناب مهندس سیاوش شفیع پور در شرکت کاغذسازی مانا -کانادایی مشغول به کار شدند، ایشان خیلی دوست داشتند دخترشان ازدواج بهایی نماید، پسرش نزد نگارنده درس ریاضی و فیزیک و عربی برای رفع اشکال می خواند. و به تشویق جناب خطیبی ما با هم صحبت های امری می کردیم و به مطالعه کتب امری علاقه داشت و اظهار ایمان می نمود و نگارنده ایشان را نزد جناب توکل بردم و اظهار ایمان نمود، اما در آن هنگام که تشکیلات در ایران بنا به دلایلی امنیتی تسجیل نمی نمود و نماز هم حفظ کرده و می خواند و مناجات تلاوت می نمود. این دوست عزیز و وجود نازنین متأسفانه در جنگ ایران و عراق کشته شد و جناب خطیبی بعد از مرگ ایشان دق کرده و به عالم بالا صعود نمود. رضوان الله علیه.

55- جناب امیر هوشنگ فرهنگی بنا به گفته جناب جلال و هوشنگ شفیع پور ایشان از اهل تسنن بودند و از اهالی کرمانشاه و کلاس دبیرستان را تمام کرده بود و ایشان با پسر عموی شان که هر دو عاشق دختر یکی از اقوام بودند به نزاع می پردازند و چون کار به مشاجره کشیده و ایشان پسر عموی خود را کتک زده و چون او بیهوش شد، ایشان به خیال آنکه او به قتل رسیده بدون اطلاع خانواده می،گریزد و سر از مازندران در آورده و نزد اشکوری ها [افرادی که در آن زمان درختان را قطع کرده، الوار می ساختند] به عنوان آشپز مشغول می شود اما گویا در این کار مهارت نداشته، آنها او را اخراج نمودند و او به احمد آباد آمده و نزد جناب ضرغام الدین علوی رفته و تقاضا کار می،کند که به عنوان چوپان او را مشغول نماید. در همین هنگام آقای نورالدین شفیع پور و آقای ..... از طرف محفل ساری که مرکز قسم بود به احمد آباد آمده و برای تشکیل محافل بازارخیل و سرتا و احمد آباد اقدام به تشکیل نمایند و چون ایام عید رضوان بود و شب در منزل جناب ضرغام علوی مهمان بودند جناب فرهنگی نیز خیلی با کمال ادب و خضوع نشسته بود آقای .... [از احباء] مسئله، ای طرح نمود و پاسخ را از حاضرین طلب نمود، ایشان

کردستان بود که به طور اتفاقی ساکن روشنکوه گردیده بود. ایشان نیز حدود دو سال عهده دار تدریس در دبستان گردیدند. آخرین معلّم دبستان فردی مسلمان اما محبّ به نام حسین جلالی بود که اهل کلکنار بود و مدت یکسال در روشنکوه تدریس نمود.

## محصلین

در سال اول تاسیس مدرسه تعداد شاگردها تنها شش نفر بود به اسامی: ۱- ضرغام الدین علوی ۲- رسول روشنکوهی ۳- وجی الله شفیع ۴- نعمت الله عباسی ۵- اسماعیل علوی ۵- پنج‌علی قنبری سال دوم از روستای سُنْدین کُلا (سِقْنَدی کِلا<sup>56</sup>) یک نفر مُحصل جدید به نام سید علی اکبر احمدی به این جمع اضافه شد. در سالهای بعد تعداد شاگردان اندکی افزون گشت...

دروس، شامل موارد ذیل بود: ۱- حساب و شمارش ۲- فارسی ۳- املاء ۴- مشق خط ۵- تاریخ ۶- جغرافیا.

وسایل نوشتن شامل دفتر، قلم نی و مداد بود. دفتر از ساری تهیه می‌شد. اما قلم نی‌ها را به کمک نی‌های بلند می‌تراشیدند و برای مرکب نیز از دوده چراغ نفتی استفاده می‌کردند و مرکب می‌ساختند. مخارج مدرسه: از شاگردان با بضاعت حدود پنج قران شهریه گرفته می‌شد به علاوه توسط اهالی محل برنج، حبوبات، سبزیجات، مرغ و خروس به معلم اهدا می‌شد... حدود سال ۱۳۲۶ ه.ش براساس تقاضاهای مکرّر محفل روحانی روشنکوه و پیگیری و حمایت‌های بی‌دریغ آقا سید احمد مقدسی بلاخره مدرسه روشنکوه دولتی گردید و به نام مدرسه فیض روشنکوه در همان محل حظیره القدس شروع به کار نمود.<sup>57</sup> اما چون شاگرد نداشت عملاً تعطیل گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۷ به روستای احمد آباد انتقال یافت.

## حمام

جناب نیکائین در روشنکوه حمام ساختند. سه تا دوش داشت. حمام مزبور در حال حاضر تخریب شده است و خانه‌های مسکونی هر یک دارای حمام می‌باشند.

## گلستان جاوید

گلستان جاوید روشنکوه اول در پایبن محل بود که مشهور به پایبن مزار بود، بعد از صعود جناب آقا سید عبدالحسین نوّه آقا سید محمد رضا شهمیرزادی، ایشان در روشنکوه صعود نمود و وصیت نمود که او را روی تپه‌ای که در بالای آن قریه بود به خاک سپارند، ایشان با آقا عین الله پدر جناب نورالدین شفیع‌پور از اهالی روشنکوه در امره و ساری، در مدرسه مصطفی خان درس می‌خواندند. آقا سید عبدالحسین بر اثر بیماری

بلافاصله آنرا جواب می‌گویند و جناب شفیع‌پور از او سئوالی نمودند و پرسیده که آیا ایشان حاضر هستند که به چپه‌ها درس بدهند و در مقابل مزد و اجرت دریافت خواهند داشت. باری ایشان با کمال میل قبول می‌نمایند و در کتاب مدارس کھائی در مازندران شقایق خاتم ابقانی هم این مطلب نقل شده است که ایشان بعد از دو سال متوجه می‌شوند که فرد ضارب نمرده و از آقای شفیع‌پور درخواست می‌کند تا ایشان به شهر خود برگردند و همو در این مدت بوسیله جناب نورالدین شفیع‌پور تبلیغ می‌شود و کتب کھائی را مطالعه می‌کند و به شاگردان خود بدرخواست ایشان درس اخلاق هم می‌دهد. از عموجانم هوشنگ شفیع‌پور نقل هست که می‌گوید ما نماز کبیر و خیل از ادعیه‌های کھائی را از ایشان آموختیم و همو تمنای قلبی خود را به جناب شفیع‌پور می‌گوید که میل دارم قبل از بازگشت به آغوش خانواده به تمنا و آرزوی قلبیم به زیارت بیت مبارک شیراز بروم و قبل از ترک ایشان اجبا در روشنکوه و محفل روحانی جلسه تشکیل می‌دهند و حدود ۱۰۰ تومان جمع‌آوری نموده و به او هدیه می‌دهند و ایشان هم اول به زیارت بیت مبارک رفته و بعد به شهر خود بر می‌گردد و بعداً ادامه تحصیل داده و به مقام و رتبه دادستان فرمانداری استان ایلام می‌رسد. یکی از دوستان غیر کھائی به نزد جناب شفیع‌پور (پدر بزرگ) آمده بود و چون در آنجا کار می‌کرد، توصیه ای بگیرد و بعداً برای پدرم تعریف می‌کرد وقتی جناب فرهنگی نامه، جناب شفیع‌پور را گرفت، آنرا بوسید و بر روی چشم نهاد و گفت اطاعت امر ایشان می‌نماید و کارش را انجام داد. از محبت خارها گل می‌شود.

56 - (سقندی کلا: دهی از دهستان کلیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری، واقع در ۲۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری.)

57 - (مدارس کھائی در مازندران، نوشته شقایق ابقانی، صص. ۱۵۰-۱۵۵.)



تب زرد (Salmonella Typhi) صعود نمود و اولین قبر گلستان جاوید روشنکوه قبر ایشان می باشد و به نام " قبر آقا مشهور است. بعد عین الله که برای ادامه تحصیل به طهران ، مدرسه تربیت رفته بود و ایشان نیز بعد از یک سال بعد از صعود دوست عزیزش به همان مرض تب زرد گرفتار شده و صعود نمود. و در همان گلستان جاوید دفن گردید.

## نواحی اطراف قریه روشنکوه

### کوت 58

کوت در دو کیلومتری شمال غربی شعبان خیل و مابین کیاسر و کلکنار و شمال غربی ایول در پشت کوه واقع است.

بعد از اخراج احبّا از کلکنار و سکونت آنان در پرچشمه و سپس بر اثر اذیت و آزار که منجر به ترک از این محل شدند و عده ای از آنان از پرچشمه به کُوت مهاجرت نمودند و در این مکان جدید که مرتع مناسبی برای دام‌هایشان بود سکنی گزیدند.

از جمله واردین به پرچشمه خانواده های قهرمان دارابی ( فرزند داراب ) ، سید علی ( داماد کربلانی شفیع ) و عبدالعلی ظهوری ( فرزند ظهور الله ) بودند. به مدت کوتاهی بعد از سکونت در این محل از طرف اهالی دو روستای سنّور و ترکام دچار تضيیقات شدیده شدند که در اثر آن قهرمان دارابی ترک محل گفته و ساکن روستای ایول شد. آقا سید علی که به اعزاز وی لوحی از ساحت جمال اقدس ابھی نازل گردیده بود از این مکان به روشنکوه مهاجرت نمود. وی یکی از اولین افراد ساکن این محل جدیدالاحداث می باشد.

عبدالعلی ظهوری که در اثر تضيیقات شدیده به جنگل پناه برده بود، دچار بیماری گردیده بود و به روایتی با نزدیک شدن به پناهگاه خرس و در اثر حمله خرس از بلندی پرت شده و دچار قطع نخاع شد و تا آخر عمر قریب چهل سال در بستر بیماری بود. وی بعد از ترک کوت به موزی ساهاء [سایه درخت موزی (نوعی بلوط)] در شمال روشنکوه ساکن گردید. از آنجائیکه مرتع موزی ساهاء متعلق به جنگلانی و دولتی بود وی را از این مکان اخراج نمودند، لذا به روشنکوه رفته و در همین مکان صعود نمود.

### مشهد سیرا 59

مشهدسرا یا به مازندران (مشت سیره یا مَش سیره) واقع در ملک باز یار خیل و در سه کیلومتری شمال شرقی روستای باز یار خیل واقع شده است.

احبّای کلکنار که از پرچشمه آواره شدند گروهی به کوت و شعبان خیل رفته و گروهی به مشهدسرا اقامت نمودند. از جمله اولین خانواده های ساکن این محل عبارتند از : مشهدی داراب و برادرش جمشید و افلاطون فرزند جهان بیگ بودند. و بعداً خانواده های میرزا عین الله ، پدر آقاي نورالدین شفیع پور ، محمد حسن مشهور به آقا عمو برادر عین الله، و سید احمد علوی ساکن مشهدسرا شدند. این عزیزان با خانواده بعداً در مرتع رَش مَنگُو [روشنکوه] را خریده و در آنجا سکنی گزیدند و روستای روشنکوه احداث شد.

### شعبان خیل 60

58 - نقشه البرز شرقی، گیتا شناسی ، شماره ۱۵۶ . رجوع کنید به شماره ۱۰ ، ص ۵۵۳ .

59 - نقشه البرز شرقی، گیتا شناسی ، شماره ۱۵۶ . رجوع کنید به شماره ۱۰ ، ص ۳۳۲ .

60 - نقشه البرز شرقی، گیتا شناسی ، شماره ۱۵۶ . رجوع کنید به شماره ۱۰ ، ص ۴۲۹ .

دهی از دهستان سورتیچی بخش چهار دانگه با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۹ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۱۵ دقیقه با ارتفاع متوسط ۱۵۷۰ متر، میانکوهی، معتدل مرطوب که در ۱۶ کیلومتری خاور کیاسر (حدود سه کیلومتری ایول) واقع است. کوه کی کول در یک کیلومتری جنوب باختر و کوه قلعه شاه دژ در چهار کیلومتری جنوب آبادی است."

احبایی که از کلکنار اخراج شدند و به کندسبن عالی کلا [پرچشمه] رفتند. بعد از تزییقات وارده در کندسبن عالی کلا [پرچشمه] که مجبور به ترک این محل شدند، عده ای از آنان به شعبان خیل (شَبْنِخَل = به معنی محل خیمه و خرگاه چوپانان) کوچیدند. ساکنین اولیه این محل عبارت بودند از: ظهوری ها، فرزندان ظهورالله ظهوری که اسامی آنها عبدالعلی، نورالله، گل بابا و ابراهیم بوده است. لازم به ذکر اینکه عبدالعلی با خانواده از پرچشمه به کوت رفت و برادران نورالله و گل بابا ساکن شعبان خیل شدند و ابراهیم در پرچشمه فوت نموده بود. نگارنده در ایامی که در ایران بودم و با پدر بزرگم معشور و مألوف بودم موفق به زیارت لوحی خطی از جمال مبارک، حضرت بهاءالله گشتم که به اعزاز این جناب ابراهیم نازل گشته بود و در آن بشارت می دهند که نفوسی از این خطه قیام نموده و موفق به خدمات جلیله در آینده ایام می گردند. خوشبختانه اصل الواح به دائره مطالعه آثار ارجاع گشته و فتوکپی آن را مسترد داشتند. به غیر از افراد مذکور، دو خانواده به نامهای برادران جان الله و باب الله ولی پور نیز در شعبان خیل سکونت اختیار نمودند و در این محل محفل روحانی تشکیل شد.

در ابتدای ورود احبا به این محل، به صورت بیلاق و قشلاق زندگی می کردند. سکونت ثابت در این محل نداشتند و بعداً که در کنار دامداری به کشاورزی پرداخته و سکونت ثابت اختیار کردند از امکانات ایول مثل مدرسه و حمام استفاده می کردند از آنجایی که در این روستا خانواده غیر بهائی ساکن نبودند لذا از جنبه درون روستایی در امان بودند ولی گهگاه از جانب روستائیان اطراف مثل سنور و مسلمین ایول دچار تزییقات می شدند.

در واقع سال ۱۳۶۲ که منجر به اخراج احبا از ایول گردید مسلمین ایول و اطراف قصد اخراج احبا از شعبان خیل را داشتند، که اقدامات آنان منجر به نتیجه نشد و احبایی شعبان خیل در واقعه مذکور به کمک و مساعدت احبایی ایول از جمله پناه دادن به بعضی از آنان پرداختند. هم اکنون بیش از ۱۲ خانواده در این محل ساکن می باشند.

### قریه کندسبن (جدید) 61

قریه کندسبن در چهار کیلومتری شمال روشنکوه و در دو کیلومتری آخورد واقع است. "دهی از دهستان سورتیچی بخش چهار دانگه طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۲۱ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۴ دقیقه، ارتفاع متوسط ۸۰۰ متر، پایکوهی، معتدل مرطوب، در ۴۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری، رودخانه پلاروی از یک کیلومتری جنوب آبادی گذشته و به دریای خزر می ریزد."

شغل ساکنین کندسبن دامداری، کشاورزی و کارگری می باشد.

### وجه تسمیه کندسبن

کندسبن لهجه محلی است یعنی زیر درخت ازگیل. ممکن است اسم قدیم کندس بن، کهنه دژ بن بوده باشد.

(یعنی زیر دژ کهنه.)

### چگونگی مهاجرت به کندسبن

میرزا علی ساکن روشنکوه صاحب پنج فرزند بود بنام: خدیجه، گوهر، علی مدد، غلام و ننه جان بود، غلام علی پور که ساکن روشنکوه بود و هم عضو محفل روحانی بود و مال و حشم داشت و مرتع کندسبن را به

61 - نقشه البرز شرقی، گیتا شناسی، شماره ۱۰، ص. ۵۵۵)

اتفاق برادرش علی‌مدد اجاره کرده بود، بعداً آنرا خرید و برای دام خود پایگاهی درست کرد که به زبان محلی بُه یا منزل‌سَر می‌گویند و بعد به

اتفاق همسرش بی‌بی و فرزندان و برادرش علی‌مدد و پسران و همسرش و خواهرانش به غیر از خواهر بزرگش [خدیجه خانم مادر بزرگ نگارنده] به آنجا کوچ کردند و در آنجا خانه ساختند و به تدریج در آنجا روستای کندس بن را تشکیل دادند و زمین آباد کردند و مزرعه گندم و جو و برنج احداث نمودند. و بعد از صعود این دو برادر: غلام و علی‌مدد، فرزندانشان در آنجا زندگی می‌کردند. غلام دو پسر به نامهای فتحعلی و لطفعلی داشت که فامیلی علی‌پور را برگزیدند. علی‌مدد چهار پسر به نامهای ۱- سیفعلی ۲- علی، گل ۳- میرزا گل ۴- رضاگل داشت که فامیلی علی‌زاده را برای خود انتخاب نمودند. این عزیزان ساکنین اولیه کندس بن بودند.

### تأسیسات امری محفل روحانی

اولین اعضا محفل روحانی قریه کندسبن عبارت بودند از: ۱- غلام علی، پور، ۲- علی‌مدد عزیززاده، (62)، ۳- موسی یحیی پور، ۴- فتحعلی علی، پور، ۵-، لطفعلی علی، پور، ۶-، سیف علی علی‌زاده، ۷- شوقیه جعفری، ۸- زیور عنایتی و ۹- نماینده ای از روشنگوه آقای میرزا مهدی قنبری. سال تأسیس محفل روحانی کندس بن حدود ۱۳۲۰ شمسی مطابق ۱۹۴۱ میلادی می‌باشد.

### علت تضییقات در کندسبن

در سال ۱۳۶۱ شمسی شخصی بنام اسدی که حجتی و از اهل شهرستان بهشهر بود، اهالی اطراف کندسبن (مثل سادات محله) را علیه بهائیان تحریک می‌کرد. فردی در کندسبن بنام علی گل علی‌زاده که همسرش مسلمان بود و او نیز در اثر فشار و کتک خوردن تبری نمود، و تنها دخترش ناهید و پسرش برارگل استقامت نموده و در ظل امرند. در ضوضای آن سال مدت ۴۵ روز علی علی‌پور، ناهید علی‌زاده، قدیر قنبری و جان آقا علی‌پور در ساری مسجون شدند. ناهید علی‌زاده را به اجبار خواستند تبری نمایند اما او استقامت نمود و بعد از آزادی با جان آقا علی‌پور ازدواج کرد. ناهید علی‌پور اسوه استقامت بود و او را چند نفر از دشمنان امر از اهالی سادات محله به کمک برادر کوچکش به نام داریوش او را کتک زدند که تبری نمایند، ایشان استقامت نمود و در آخر از خانه پدری فرار نموده و به کمک برادر بزرگش آقا برار گل که او نیز بهائی بود به خانه‌اش پناه برد.

تبری نمودن یک خانوار در کندسبن و اخراج احبای بازیرخیل یکی دیگر از روستاهای که اقلیت بهائی داشت و آنها را اخراج نمودند، باعث شدت ایذا و اذیت سادات محله ای‌ها بر احبای کندسبن شد. بطوریکه زراعت‌شان را از بین بردند. در چاه آب آشامیدنی فضولات حیوانی و ادرار انسانی می‌ریختند. تنورشان را خراب کردند. و در و پنجره خانه‌هایشان را شکستند. اموالشان را تالان و تاراج کردند. منازل احبای را ویران نمودند. دامها را تار و مار نموده و بعضی از گاوهای جناب لطفعلی و فتحعلی علی، پور را تیر زدند. وقتی عرصه بر احبای تنگ شد برای چاره جویی از مسئولین جامعه ساری (محفل روحانی ساری) و احبای روشنگوه تقاضای کمک نمودند. نهایتاً تصمیم بر این شد که چون بعضی از احبای روشنگوه نیز دامدار هستند احبای کندسبن را بپذیرند. احبای کندسبن بعد از شش ماه تحمل مصائب بی‌شمار در شهریور سال ۱۳۶۱ مطابق سپتامبر ۱۹۸۲ کندسبن را به مقصد روشنگوه ترک نمودند. خانواده لطف‌علی علی‌پور مدت سه ماه در منزل نورالله قنبری بودند. تا اینکه کلبه در زمین سید اسماعیل علوی برای خود ساختند و بوسیله نایلون و کاه پوشش دادند. خانواده فتحعلی علی‌پور برای مدتی کوتاه در منزل شکوه خانم و سعید خان خوان یغما بودند و سپس در مرتع قسمت پایین روشنگوه که نزدیک به کندس بن بود برای دام

<sup>62</sup> - علی‌مدد برادر غلام علی‌پور بود و نام خانوادگی خود را علی‌زاده گذاشت.

خود پایگاهی درست نموده و کلبه‌ای با علفه و نایلون ساختند که نهایتاً در همینجا منجر به قتل و شهادت خانم گلدانه علی پور شد. و خانواده سیفعلی و رضا گل به شهر ساری کوچ نمودند و میرزا گل علی زاده نیز به خانه آقا جلال شفیع پور [پدر نگارنده] در روشنکوه کوچ کرده و سکونت نمودند.

## احمد آباد ( کُنْتَا )

### وجه تسمیه احمد آباد :

" احمد آباد<sup>63</sup> دهی از دهستان بخش چهاردانگه هزارجریبی با طول جغرافیایی ۵۳ درجه و ۱۸ دقیقه و عرض جغرافیایی ۲۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع متوسط ۳۶۰ متر ، میانکوهی ، معتدل مرطوب ، در ۲۹ کیلومتری جنوب خاور ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سر چشمه گرفته از جنوب آبادی می گذرد و به رودخانه تجن و به دریاچه خزر می ریزد."

نورالدین شفیع پور چهار دانگ این مرتع را، دانگی چهل تومان خریداری نمود و، زمین احمد آباد که سابقاً به کنتا مشهور بود را به نام سید احمد علوی از اشجع الملک ، ورثه حاج مصطفی خان سورتیچ و دو دانگ را از شیخ حسین روحی خریداری نمود و چون سید احمد علوی حضور نداشت به نام خودش قباله صادر کرد و بعداً به سید احمد علوی انتقال داد بعد از آبادی و مهاجرت اولیّه احباء به این محل و تاسیس روستای بهائی به احترام و مساعدت و خدمات ایشان به احبای آلهی، آن روستا را به احمد آباد تسمیه نمودند.

### وجه تسمیه کُنْتَا

کُنْتَا یا کُهنه طاق – احمد آباد درّه ای دارد که دیواره این درّه با سنگ چیده شده است. طول طاق دیواره ۱۰۰ الی ۱۵۰ متر و عرض طاق ۲.۵ متر و قطر طاق ۱.۵ الی ۲ متر می باشد. روایت می کنند که سنگهایی به نام فخرآرا در احمد آباد پیدا شد ، دلالت بر این دارد که قدیم الایام اسم احمد آباد فخرآرا بود و شهر بود. زمانیکه با تراکتور زمینها را شخم می زدند ، لوله های سفالین پیدا کردند که نشان دهنده لوله کشتی شهری بود. می گویند وسط دوکوه در احمد آباد درّه ای است به نام هفت درّه ، که بر این درّه سدّ بسته بودند. اسم این سدّ به لهجه محلی معروف به دب نجیه ( Debdachieh ) است. آنچه در افسانه ها و دساتیر نقل شده است که دیو و رستم با هم جنگ داشتند ، دیوها این سدّ را ساختند که کسی ادیتشان نکند. رستم این سدّ را با کلاهخود خود خراب کرد و آب سدّ جاری شد.

## مهاجرت احبّا از روشنکوه به احمد آباد

در نقشه هفت ساله دوم ایران که از سال ۱۳۲۵ شروع و در سال ۱۳۳۲ اختتام یافت.<sup>64</sup> محفل روحانی ساری از محفل روحانی روشنکوه تقاضا نمود که از روشنکوه مهاجر به آزادگله ساری<sup>65</sup> بفرستند. محفل روحانی روشنکوه سه خانوار را در نظر گرفت. ۱- مسعود خوان یغما ۲- حسینعلی داودی ۳- خیرالله قلی زاده. آزادگله باغ باقراف

<sup>63</sup> - - نقشه البرز شرقی، گیتا شناسی ، ر.ک به شماره 10، ص. 21

<sup>64</sup> - - نقشه های حضرت ولی امرالله: نقشه ۴۵ ماهه ، شروع: ۱۳۲۱ ش الی ۱۳۲۵ ش، نقشه هفت ساله دوم ایران ،شروع: ۱۳۲۵ الی ۱۳۳۲ ، نقشه ده ساله جمّاد کبیر اکبر ، شروع: ۱۳۳۲ الی ۱۳۴۲. (بیام کھائی، ش، ۲۸۲، ص. ۲۷)

<sup>65</sup> - آزادگله: دهی از دهستان اندورد ،بخش مرکزی شهرستان ساری ،واقع در یک کیلومتری خاور ساری. (

ها بود و عبدالرفعان بینایی مستأجر آن باغ بود. یک هکتار زمین را برای سه خانوار مذکور در نظر گرفتند. اعضای محفل روشنکوه در مورد مهاجرت این سه خانوار تجدید نظر نموده، گفتند، چون یک هکتار زمین برای سه خانوار که دامدار نیز می باشند کافی نیست. به محفل روحانی ساری گفتند که به جای سه خانوار، نه خانوار به گنتا (احمد آباد فعلی) که مرتع بود و قبلاً خریداری شده بود، به مهاجرت بروند. محفل روحانی ساری و محفل ملی تصویب نمودند. اولین مهاجر قریه احمد آباد در سال ۱۳۲۷ شمسی رحمت الله اکبری بود. و در سال ۱۳۲۸ شمسی گروهی از احباب روشنکوه که جنابان: ۱- مسعود خوان یغما، ۲- ضرغام الدین علوی، ۳- رحمت الله اکبری، ۴- خیر الله قلی زاده، ۵- حسینعلی داودی، ۶- میرضیغم حسینی، ۷- رضا واحدی، ۸- سهراب دارابی، ۹- علی گل گلی، و ۱۰- آقا گل گلی بودند به احمدآباد هجرت کردند.

و از دیگر مهاجرین اولیه به احمدآباد، سید ولی الله هاشمی امره‌ای بود. ایشان به همراه خواهرش به نام سید معصومه هاشمی امره‌ای که مسلمان بود و با ازدواج خواهرش با آقا سید ابراهیم علوی فرزند آقا سید احمد علوی روشنکوهی به روشنکوه آمد، سید ولی الله هاشمی نیز مسلمان بود اما با ایمان خواهرش به امر بهائی مومن گردید و در اثربلیغ ایشان، و در اثر معاشرت با احباء، مخلص و مومن به امر ابهی گردید، آقا سیدولی الله هاشمی در ایران صعود نمود و خانواده وی در امریکا سکونت دارند.

و از دیگر مهاجرین امره، آقا حبیب الله زاهدی، که در امره به وسیله جناب ملا رمضان علی بقائی تیلکی ایمان آورد. به علت ضرب و شتم و آزار و اذیت اهالی امره به اتفاق خانواده خویش به احمد آباد هجرت نمود. همسرش زن مؤمنه و باسوادی بود و در ایام کودکی در مکتبخانه جناب ملا رمضان تیلکی درس می خواند و بعداً رویای صادق طلعات مقدسه را دیده و همین امر باعث ایمان او می گردد. در حال حاضر شش فرزند او در ظل امر آلهی می باشند.

دیگر مهاجرین به احمد آباد عبارت بودند از: ۱- محمد موققی ایولی با خانواده، ۲ الی ۳ سال ساکن احمد آباد بود؛ بعد به بازیار خیل رفته ۲ الی ۳ سال نیز آنجا بود؛ بعد به قریه ایول بازگشت و سرانجام ساکن شهرستان ساری گردید. ۲- محمد ابراهیم خداوند ایولی ابتدا به احمد آباد مهاجرت نمود، بعد از آنجا مهاجر سرتا شد، سپس به ایول بازگشت و سرانجام ساکن شهرستان ساری گردید. ۳- فغان الله مرادی، ۴- غنی، الله مرادی، ۵- عبدالخالق مرادی، ۶- نصرت الله ثابتیان ایولی و ۷- ضیاءالله ثابتیان ایولی ابتدا به احمد آباد رفتند و از آنجا به سرتا مهاجرت نمودند. دیگر مهاجرین به احمد آباد امام قلی جذبانی ایولی و محمد درخشان بودند. محمد درخشان ابتدا در سقندی گلا<sup>۶۶</sup> و به عنوان میراشکار (شکارچی حیوانات وحشی) به احمد آباد آمده و در اثر تبلیغ و معاشرت با احبا به امر آلهی مومن گردید و ازدواج بهائی نمود و فرزندان او در ظل امر آلهی می باشند.

## تأسیسات امری:

### محفل روحانی

محفل روحانی قریه احمد آباد در سال ۱۳۲۹ شمسی مطابق ۱۹۵۰ میلادی تشکیل شد. اعضای محترم آن ۱- آقای مسعود خوان یغما ۲- آقای ضرغام الدین علوی ۳- آقای خیر الله قلی زاده، ۴- آقای میرضیغم حسینی، ۵- آقای رضا واحدی، ۶- آقا رحمت الله اکبری ۷- آقای سهراب دارابی ۸- آقای حسینعلی داودی ۹- آقای عطرالله عباسی.

### لجنات

<sup>۶۶</sup> - سقندی کلا: دهی از دهستان کیجان رستاق بخش مرکزی شهرستان ساری، واقع در ۲۳ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری



لجنه جوانان : « لجنه جوانان احمد آباد در قسمت امري ساري در سال ۱۳۳۴ مطابق 1955 ميلادی تأسيس شد. <sup>67</sup>

## تأسيسات مادي

### مدرسه

دبستان دولتي فيض روشنکوه به علّت نداشتن شاگرد در سنه ۱۳۳۷ شمسي به احمد آباد منتقل شد. و اولين معلم آن عزيز الله سبحاني بود. زمين مدرسه احمد آباد را آقای مسعود خوان يغما تقديم نمودند. دانش آموزان از سر تا ، پيسر و بازيار خيل نيز به احمد آباد مي آمدند. بچه هايي که از بازيار خيل به احمد آباد مي آمدند بعداً به همان مدرسه بازيار خيل مي رفتند. از جمله معلميني که در احمد آباد تدريس مي کردند ، عبارت بودند از : رحمن لطفي از نوده<sup>68</sup> ( که جزو کليجان روستاق است حدود ۱۰ سال تدريس کرد. فخرالدين صفائي ، ايشان حدود ۸ سال معلم احمد آباد بود. آخرين معلم دودانگه اي بود. مدرسه احمد آباد به علّت رفتن افراد به شهر و نداشتن شاگرد ، پاييز سال ۱۳۸۰ شمسي منحل شد.

### حظيرة القدس

احمد آباد حظيرة القدس نداشت.

### حمام

سال ۱۳۴۰ شمسي مطابق 1961 ميلادی مبلغ شهير ، جناب نيك آئين دستور ساخت حمام را دادند و پس از چند ماه با همياري احبائي محل ، حمام احداث شد. و اين اولين حمام حومه بود که دوش داشت و بهداشتي بود و ساليان سال مورد استفاده احباً قرار گرفت ؛ تا اينکه چند سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ تخریب شد. احباً ، هر خانوار ، پناهگاهي به صورت حمام خصوصي فقط به جهت استفاده خويش ساختند.

### گلستان جاويد

مالک زمين گلستان جاويد احمد آباد سيد احمد علوي بود. اين زمين را نسق<sup>(69)</sup> مي گذاشتند.

## قسمت سوم - قريه بازيار خيل

قريه بازيار خيل در چهار كيلومتری شرق احمد آباد واقع است " دهی از دهستان چهاردانگه هزار جريبي بخش چهاردانگه با طول جغرافيايي ۵۳ درجه و ۲۰ دقيقه و عرض جغرافيايي ۳۶ درجه و ۲۷ دقيقه ، ارتفاع متوسط

<sup>67</sup> - اخبار امري ، ش 10-11-12 سال 1334 .

<sup>68</sup> - نوده : دهی از دهستان کليجان رستاق بخش مرکزي شهرستان ساري ، واقع در 20 كيلومتری جنوب خاور شهر ساري..

<sup>69</sup> - نسق : زميني را که بخواهند آباد و زراعت کنند و آن را ميان اهالي محل تقسيم مي کردند تا آنها به آباد کردن و زراعت در آن پردازند.

۴۰۰ متر، پایکوهی، معتدل مرطوب، در ۳۸ کیلومتری جنوب خاور شهر ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سرچشمه می‌گیرد از جنوب آبادی گذشته به رودخانه تجن می‌ریزد.<sup>70</sup>

**مهاجرت به بازیرخیل**

بواسطه ارسال نامه های مکرر از محفل مّلی برای مهاجرت به بازیرخیل، جناب عبدالمیثاق صفائی از روشنکوه تصمیم گرفت با عائله خود به بازیرخیل مهاجرت کند، لذا در سال ۱۳۳۷ شمسی به آن محل مهاجرت نمود. دوّمین مهاجر جناب سید علی دلاوری، بعد جناب نصرت‌الله نصیری، جناب نصرالله آتش زبان، و جناب نعمت ایمانی از ماهفروزک که با ازدواج با دختر جناب صفائی به بازیرخیل هجرت نمودند. لازم به ذکر است بعد از اینکه محفل روحانی موزی، ساها منحل شد، جناب خلیل خواجه تاش، جناب عبدالحسین ایمانی و درویش علی دارابی به بازیرخیل هجرت نمودند و جناب عبدالعلی ظهوری به روشنکوه رفت. محمّد موقّعی ایولی ابتدا ساکن احمد آباد بود بعد از ۲ الی ۳ سال به بازیرخیل رفت و از آنجا به ایول و بعد ساکن ساری شد. و آخرین مهاجر آقای رحمت‌الله روحانی ایولی بودند که از احمد آباد به بازیرخیل هجرت فرمودند.

زمینهای بازیرخیل، سرتا، موسی'کلا و صلات<sup>(71)</sup> هر کدام یک دانگ، سید احمد علوی و یک دانگ نورالدین شفیع پور خریدند و مالک بودند و در بین مسلمانان از نفوذ و اعتبار و احترام برخوردار بودند.

جناب نصرت‌الله نصیری بازیرخیل را ترک نمود و مدتی در ساری سکونت اختیار کرد. بعد به تنکابن (شهبسوار سابق) به مهاجرت رفت و در باغ آقای پروانه به باغبانی مشغول بود و در همانجا صعود نمود. قبل از صعود به فرزندان سفارش نمود که وی را شستشو داده و کفن کرده، جسدش را مقابل فرمانداری تنکابن قرار دهند. فرزندان وصیت او را جامه عمل پوشیدند. قابل ذکر است که در آن زمان گلستان جاوید تنکابن بوسیله دولت جمهوری اسلامی صادره شده و اجازه دفن اموات را به احبّا در گلستان جاوید تنکابن نمی‌داد. با این عمل، عاقبت زمینی را به عنوان گلستان جاوید در اختیار احبّا قرار دادند و نصرت‌الله نصیری اولین متصاعد الی الله است که در گلستان جاوید جدید تنکابن دفن شده است.

### تأسیسات امری: محفل روحانی

اولین اعضاء محفل روحانی بازیرخیل عبارت بودند از: عبدالمیثاق صفائی، سکینه قلی زاده (همسر جناب صفائی)، نصرت‌الله نصیری، آمنه نصیری، سید علی دلاوری، مریم آتش زبان، نیره صفایی، رحمت‌الله روحانی ایولی و عابده روحانی ایولی. بازیرخیل تأسیسات امری دیگری نداشت.

**سرتا<sup>72</sup>**

"دهی از دهستان چهاردانگه هزارجریبی بخش چهاردانگه با طول جغرافیایی ۵۳ درجه ۱۹ دقیقه و عرض جغرافیایی ۳۶ درجه و ۲۷ دقیقه و ارتفاع متوسط ۶۰۰ متر، میانکوهی، معتدل مرطوب در ۳۷ کیلومتری جنوب خاور شهرستان ساری واقع است. زارم رود که از کوه گلدین سرچشمه می‌گیرد از یک کیلومتری جنوب آبادی گذشته و به رودخانه تجن می‌ریزد."

<sup>70</sup> - نقشه البرز شرقی - گیتا شناسی، ر. ک. به شماره ۱۰، ص ۷۲.

<sup>71</sup> - صلات: دهی از دهستان سورتیجی، بخش چهاردانگه شهرستان ساری واقع در ۵۲ کیلومتری جنوب خاور ساری.

<sup>72</sup> - نقشه البرز شرقی، گیتا شناسی، ر. ک. به شماره ۱۰، ص ۷۳.

وجه تسمیه سرتا

می گویند سرتا شهر بود. حاج مصطفی خان سورتیچ در سرتا عمارتی ساخته بود و اسم آن را سرطاق گذاشت. بتدریج سرتا معمول شد.

احبائیکه به سرتا مهاجرت کردند عبارت بودند از : فغان مرادی، غنی مرادی، ولی الله هاشمی، محمد خان صالحی، گل برار عباسی، محمد ابراهیم خداوند، عبدالرحیم خداوند، نصرت الله ثابتیان و سیف الله علی زاده.

تأسیسات امری :محل روحانی

وقتی تعداد احبّا به حدّ نصاب رسید محفل روحانی تشکیل شد. محمد ابراهیم خداوند و عبدالرحیم خداوند قبل از انقلاب ۱۳۵۷ سرتا را ترک نمودند. محمد ابراهیم ساکن ایول شد و عبدالرحیم ساکن آهنگرگلا قائم شهر گردید و از آنجا بعد از چند سال در ساری اقامت جست. احبّای ساکن سرتا را مسلمانان آنجا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ در اثر تحریک (سادات محله ای ها) ایذا و اذیت نمودند. بطوریکه خانه هایشان را خراب کردند و آنها اجباراً به پیسر و احمد آباد رفتند. این واقعه قبل از اخراج احبا از بازیرخیل و کندسین انجام گرفت. در سرتا بر اثر تضییقات وارده و اذیت و آزار و کتک خوردن گل برار عباسی که پیرمردی بود تبری نمود. اما فرزندان در ظلّ امر هستند و در ساری سکونت دارند. در حال حاضر فقط پسر فغان مرادی به نام عباد مرادی زمینی که در سرتا دارد کشت می کند و محل سکونتش احمد آباد می باشد. یک دانگ ملک سرتا متعلق به سید اسماعیل علوی و یک دانگ متعلق به نورالدین شفیع پور بود که بعد از انقلاب اسلامی، دولت تصرف نمود.

پیسر

پیسر در یک کیلومتری شمال غربی سرتا و سه کیلومتری شمال شرقی احمد آباد واقع است. پیسر جنگلی بود که متعلق به میرزا علی خسروی و سیف الله قنبری بود. چند خانوار احبّا در آنجا ساکن شدند. از جمله این خانواده ها : فغان مرادی، غنی مرادی، خالق مرادی، عطرالله عباسی، نعمت الله عباسی و پدرش عنایت عباسی، گل محمد اُنْدُخُس، محمد صالحی،

تأسیسات امریمحل روحانی

نورالدین شفیع پور را محفل روحانی ساری مأموریت داد که با عزت الله روشن به پیسر رفته محفل روحانی تشکیل دهند. آنان به پیسر رفته حدود سال ۱۳۳۰ شمسی محفل روحانی تشکیل دادند. در حال حاضر جعفر قلی نژاد در پیسر ساکن می باشد. ایشان در سال ۱۲۲۴ در آنجا سکونت اختیار نمود.

مجموعه الواح مبارکه به اعزاز احبّای روشنکوه

لوح مبارک حضرت بهاءالله به اعزاز سید علی جدّ اعلاّی علویّ ها

لوح ذیل از سماء مشیت حضرت بهاءالله با خط کاتب وحی جمال قدم ( میرزا آقا جان خادم ) به جهت آقا سید علی، جدّ اعلاّی علویّ ها از بهائیان روشنکوهی نازل گردید.

هزارجریب ( ج ریب ) آقا سید علی علیه بهاءالله

هوالله تعالیّ شأنه الحکمة والبیان

انظر ما انزله الرحمن في الفرقان ما ياتيهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن و هم چنین می فرماید فلما جائتهم آياتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبين. ابوالبشر آمد تکذیبش نمودند نوبت به کلیم رسید فراغنه قبول نمودند. ابن مریم آمد علما اصنام و یهود اعتراض نمودند و آن فضل اکبر را انکار نمودند به شأني که اگر ذکر شود زفرات عالم مرتفع گردد و چون عرف رحمن از شطر حجاز متضوع و نیر ظهور یعنی خاتم انبیا از افق بطحا مشرق علما یهود و نصاری و اصنام بر اعراض قیام نمودند و بر سفک دم اطهرش فتوی دادند. در هر قرن و عصر که آفتاب حقیقت از افق سماء مشیت الهی ظاهر کل بر اطفاء نور ساعی و جاهد الا من شاءالله و بعد حضرت مبشر آمد و جمیع را به ملکوت الهی بشارت داد و چون میقات رسید و سر مکنون مخزون که در جمیع کتب الهی از قلم اعلیّ مذکور و مسطور از سماء امر با رایات آیات و اعلام بینات نازل جمیع انکار نمودند و علماء ایران یعنی حزب شیعه عمل کردند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عمل نکرد و ارتکاب نمودند آنچه را که سحاب صیحه زد و سماء نوحه نمود از اول ایام تا حین در دست اعدا مبتلا گاهی در ارض طا تحت سلاسل و اغلال و هنگامی در دیار اخری تحت مخالب اشقیاء و بالاخره بمثابه سری دیار به دیار بردند تا در این سجن اعظم و حصن احکم محلّ معین نمودند. قسم به بحر بیان رحمن در جمیع احوال شاکر بوده و هستیم، حب الهی زحمت را راحت نماید و شدت را رخا. بلا در سبیلش مقبول و نزد عشاق و اهل اشتیاق محبوب. مخلصین و مقربین جان را رایگان در سبیل محبوب عالمیان انفاق کرده و می نمایند. در جناب شهید الذی سمّی بعلي<sup>731</sup> فی ملکوت الاسماء تفکر نمائید لعمرالله به شوق و اشتیاقی به محل فدا توجه نمود که اهل ملاء اعلیّ و جنت علیا کل بهیناً لك یا علی ناطق اهل فردوس استقبال نمودند و طلعات غرفات بیرون آمدند و کل ادخل ادخل یا علی ذاکر اگر این مقام کشف شود کل از دنیا و ما عندهم بگذرند و بما عندالله توجه نمایند. یا سید علی عليك بهائي اسمت لدي المظلوم مذکور و این لوح مبین از افق عنایت رب العالمین مخصوص تو اشراق نمود حمد کن مقصود عالم را به این فضل بزرگ. دوستان الهی را تکبیر برسان و بگو یا حزب الله امروز ندای سدره منتهی و صریر قلم اعلیّ مرتفع و بحر بیان امام وجوه انام مواج و آفتاب علم از افق

<sup>731</sup> منظور جناب ملا علی جان ماهرورزی است. که شرح حال آن فقس قیس و شهید مجید موسوم به علی اعلی در مصابیح هدایت، جلد ۲ - صص. ۲۶۸ - ۲۹۹ مندرج است.

اراده مشرق به حق تمسک نمایند و از دوش فارق و آزاد معرضین و ناعقین قصد اضلال عباد نموده اند خود را به اسم حق حفظ نمایند بسا می شود از این ارض ناعقی پیدا شود از حق می طلبیم اولیاء آن ارض را به نار سدره مشتعل فرماید و به نور امر منور تا کل به استقامت کبری فائز شوند و از ماسوی الله چون برق بگذرند. یا حزب الله حزب شیعه خود را افقه و اعلم و افضل اهل عالم می شمردند و در یوم جزاء اخسرهم مشاهده شدند و این خسارت از علما ظاهر چه که در قرون و اعصار عباد را به اوهام تربیت نمودند و الی حین منتظرند که از جابلقای موهوم، موهومی ظاهر شود. اینست شأن علمای قبل. یا سید علی اذا فزت بلوحي و وجدت عرف بیانی قل الی الی و مقصودی و محبوبی و معبودی و املی و بغیتی و رجائی اسألك بامرک الذی به ماج بحر العرفان فی الامکان و انار افق البیان بنیر البرهان بان یویدنی علی ذکرك و ثنائک و خدمه اولیائک ای رب ترانی مقبلاً الی افقک الاعلی و معترفاً بوحدانیتک و فردانیتک یا مولی الاسماء و فاطر السماء اشهد ان بظهورک ظهر حکم النشور و قامت القیامه و اتت الساعه و مرّت الجبال و نفخ فی الصور و انصعق من فی السموات و الارض الا من انقذته بجودک و حفظته فی ظل قباب فضلك ای رب اماتنی هجرک و ذاب کبدي فی بعدي عن ساحه قریک اسألك بالقدره الی الی بها بدلت البعد بالقرب و الظلمه بالنور بان تکتب لی من قلمک الاعلی ما کتبتہ لاصفیائک و امنائک ثم اجعلنی یا الی مشتعلاً بنار حبک لیشتعل بها عبادک ای رب تری عینی ناظره الی شطرك اسألك باسمک الذی به غلب الخلیل علی النمرود و الکلیم علی الفرعون و الحبیب علی ابوجهل بان توفقتی علی ما ینبغی لایامک و یلیق لامرک ثم اغفر یا الی اولیائک الذین اضطربت قلوبهم فی الباسا و اخذهم الخوف فی الضرائم زینهم بطراز عفوک و کرمک ثم اکتب لهم اجر ما عملوا فی سبیلک و ما ینبغی سموات الطافک و شمس مواهبک و انک انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الا انت القوی الغالب العلیم الحکیم. در آخر کتاب وصیت می نماید دوستان آن ارض را به محبت منتسبین شهید علیه و علیهم بهاء الله من فی السموات و الارض طوبی لمن عمل بما امر به فی کتاب الله رب العالمین.

لوح هزار جریب صادر از قلم معجز شیم حضرت عبدالبهاء جهت احبای ساکن هزار جریب

هو الله

ای یاران معنوی لحظات عین عنایت شامل شماسست و توجّهات الطاف رحمانیت فائض بر شما مشمول عواطف عظیمه حضرت رب جلیلید و مستغرق در بحر الطاف خداوند کریم قویم در این قرن اعظم کبریا که غبطه قرون اولی و مجلی بر قرون اخری است، همتی بلند بنمائید و مقاصدی ارجمند بکنید که به آنچه از لوازم این موهبت است ظاهر و هویدا گردد. الیوم هر نفسی متمسک به عهد و میثاق الی الی شود و متشبث به پیمان و ایمان رحمانی گردد و در نشر نفعات الله کوشد، روح القدس تائید کند و روح الامین تلقین نماید و به امری موفق گردد که نفعات طیبه اش اهل ملاء اعلی را مشام مُعطر کند و ندای تحسین را از ملکوت ابهی بشنود و البهاء علیکم و علی کلّ من سعی فی نشر نفعات الله.

## شرح شهادت شهدای قریه روشنکوه و نواحی اطراف آن

### شرح شهادت سرکار خانم گلدانه علی‌پور

خانم گلدانه علی‌پور ( یوسفی ) در سال ۱۲۹۷ شمسی از پدر و مادری به نام‌های فتحعلی و سیده خانم در قریه سادات محله به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۹ در سن ۲۲ سالگی با فتح‌علی علی‌پور ازدواج نمود. ثمره این ازدواج سه فرزند به نام‌های : کلثوم ، گوهر و آقا علی می باشند. ایشان فرزندان خویش را مطابق تعالیم مبارک تربیت نمود. وقتی ایمان خود را رسماً اعلام کرد ، اقوام و بستگانش به مخالفت برخاستند و بعد از انقلاب ۱۳۵۷ ایذا و اذیت بیشتر شد. گلدانه با استقامت و پایداری با آن افراد بحث و صحبت می کرد تا دست از اذیت و آزار بردارند ولی آنها بر ایذا می افزودند تا اینکه اجباراً به قریه روشنکوه رفته در نزدیکی جنگل سُکنی گرفتند و در آنجا کلبه ای ساختند. عصر روز سوّم دیماه سال ۱۳۶۱ ساعت سه بعد از ظهر ، سه نفر سادات محله ای به نام‌های سید محمد اندراجمی خواهر زاده گلدانه و دوستعلی یوسفی برادرزاده گلدانه و حسین صفی نژاد برادر خانم دوستعلی یوسفی ، گلدانه را با چوب زدند و بعد طنابی را که آورده بودند، بدور گردن او پیچیده و او را ، خفه کردند و بدور بدن بی‌جانش لحاف پیچیدند و در همان چادر نایلونی جسدش را با بنزین اغشته نمودند و با آتش سوزاندند. و بعد کلبه شان را با تمام وسایل زندگی به آتش کشیدند. شعله آتش به حدّی بود که به احتشام کنار کلبه هم سرایت نمود و باعث سوخته شدن چند رأس گوساله گردید. نوه کوچک گلدانه هنگامی که به کلبه رسید با جسد سوخته مادر بزرگش روبرو شد. گریه کنان به طرف جنگل رفته پدر بزرگش را خبر نمود. علی‌پور ، پسر گلدانه که روز قبل برای جمع آوری گاه به کندسین رفته بود بعد از این واقعه به پاسگاه کیاسر رفته، شکایت نمود. از آنجا مأموران نیروی انتظامی و پزشکی قانونی به روشنکوه می آیند. جسد گلدانه و محلّ شهادت را بازرسی می کنند. جواز کفن و دفن را صادر می نمایند.

برادر حسین صفی نژاد شیخ بود. قاتلین توسط این شیخ حمایت شدند و با قید ضمانت آزاد گردیدند و قتل را انکار کردند. گفتند هدف ما تبلیغ و ارشاد بود به ما تهمت زدند. و چون شاهد عینی حضور نداشت قاتلین پس از ۲۵ روز از زندان آزاد شدند.<sup>74</sup>

شرح این واقعه که در عندلیب شماره ۳۳ آمده است عیناً نقل می شود:

خانم گلدانه علی‌پور در سال ۱۹۱۸ میلادی در یک خانواده مسلمان در قریه سادات محله ( اطراف ساری ) مازندران متولد شد. در سال ۱۹۴۰ با جناب فتحعلی علی‌پور از احبّای کندسین ازدواج نمود. این خانواده محترم و احبّای این محل به جهت دانداری در آن مناطق سکونت نموده کم کم تشکیل روستا داده و بالاخره در اوان نقشه جهاد کبیر اکبر موفّق به تشکیل محفل مقدس روحانی کندسین گردیدند. خانم گلدانه موقع ازدواج بهائی نبودند اما قلبی مملوّ از عشق و محبّت نسبت به همه اهل عالم داشتند و اطفال خود را تشویق به شرکت در کلاسهای درس اخلاق می نمودند . فرزندان ایشان همگی بهائی و ازدواج بهائی نمودند.

خانم گلدانه در سال ۱۹۷۹ میلادی پس از سالها ایمان قلبی، ورقه تسجیلی را نیز امضاء نمودند. در اواسط انقلاب اسلامی که در تمام روستاها و شهرهای ایران هر یک از احبّای به نوعی دچار بلایا و صدمات بودند دهکده کندسین نیز در اثر تحریک عده ای از اشرار و مفسدین مورد تهاجم اهالی سادات محله قرار گرفت. هر صبح و شام آن عزیزان مظلوم مورد ضرب و شتم قرار می گرفتند. حتّی با سیگار قسمتی

74 - به نقل از مکتبه شخصی با جناب فخرالدین صفائی ( پسر عموی بزرگوار ) و جناب علی علی‌پور.



از بدن نوه آن بانوي عزيز را كه طفلي يازده ساله بود سوزاندند. حتي پيرمرد روحاني ، جناب علي پور را مورد حملات خود قرار دادند.

گر بگويم عقلمها بر هم زند  
ور نويسم بس قلمها بشكند

در تابستان ۱۹۸۲ چون اشرار ديدند كه آن عزيزان همچنان در سكونت در آن دهكده مستقيم و مصرند، در يكي از شبهاي فوق العاده باراني كه رعد و برق هم باعث آن مي شد كه احبائي روستايي مقابل ناظر جانبازي آن عزيزان باشند به روستايي كندسين هجوم آوردند در حاليكه بيش از چهل الي پنجاه نفر بودند. بعد از مضروب ساختن آن عزيزان و شكستن در و پنجره خانه و كاشانه‌شان، آنها را مجبور به ترك روستاي كندسين نمودند. احبائي به روستاي روشنكوه پناه بردند و هر كدام مأمني گرفتند. هنوز از اين واقعه چند ماهي نگذشته بود كه در روز سوم دي ماه ۱۳۶۱ (24 دسامبر 1982) از همان روستا چند نفر از اشرار به محلي كه جناب علي پور دام هایشان را نگاه مي داشتند با طرح نقشه و دسيسه قبلي هجوم نمودند، چون گلدانه عزيز را تنها و بي پناه ديدند، بناي هتايي گذاردند و سعي كردند كه ايشان را مجبور به سب و لعن امر بهائي نمایند. اما آن عاشق دل داده الهي سرمست از باده محبت الله بود و حاضر به سب و لعن نگريد. نخست آن عزيز را خفه کرده و بعد جسد او را آتش زدند كه البته توسط پزشك قانوني شناسايي شد. باري متأسفانه دادگاه انقلاب اسلامي هم به بهانه عدم شاهد حضوري به اين جنايت فجييع ترتيب اثر نداد و قاتلين از مجازات گريختند.<sup>75</sup>

### شرح شهادت جناب قنبر علي قنبري

سال ۱۳۰۸ هجري شمسي مرتع گنتا پايگاه دامداري گاو (گاو بُنه) متعلق به سيد احمد علوي، كه آن زمان محل مسكوني نبود. قنبر علي از احبائي روشنكوه، نگهدارنده دام گاوها بود. دو نفر از اشرار و غارتگر به نام بختيار سواد كوهي و ديگري كه نام او معلوم نيست، به بُنه احمد آباد آمده از قنبر علي درخواست پول نمودند و چون از پرداخت پول امتناع كرد وي را به جنگل برده و سرازير به درختي بستند و به قدري به شكمش چوب زدند كه نيمه جان شد و در اين حال او را رها نمودند و رفتند. قنبر علي بر اثر ضربات چوب كه به شكمش زده بودند به شهادت رسيد. وي فرزند ميرزا گل و حوريه بود و دو فرزند داشت، به نام هاي كريم (كليم) الله و نورالله.

فاضل مازندراني در ظهور الحق جلد 9 - صفحه 183 شرح شهادت ايشان را بدین صورت نقل می نماید. در مازندران بختيار نام سارق در حدود هزار جريب به تحريك اعداء قنبر علي نام پيرمرد بهائي گالش از اهل قريه رشمنگو [روشنكوه] را گرفته پس از 24 ساعت توقيف در مقابل آتش افروخته بسيار زيادي بر زمين چهار ميخ كشيد چنانكه تمام اعضاي آن مظلوم بريان و سوخته گشت و بهائيان مطلع شده جسد نيم جانش را به منزل آوردند ولي پس از دو روز درگذشت و سارق مذکور به خانه آن مظلوم هم رفت و پسرش نورالله را بدست نياورد و فقط غارتي نمود.

### شرح شهادت ابوالقاسم، و، ميرزا علي كلكناري:

<sup>75</sup> - *Bahá'í World*, Vol. 18 (1979-1983) - Haifa, Israel: Baha'i World Centre, 1986

برای شرح کامل شهادت به سایت زیر در عندليب شماره 33 به صفحات 23 و 24 مراجعه شود

<http://www.afnanlibrary.org/Andalib-Issue-33/>

در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی همزمان با واقعه شهادت میرزا اسماعیل خان شیرازی<sup>76</sup>، عده‌ای از یاغیان به سرکردگی جلال یاغی جمال الدین کلانی و دارودسته‌اش، دو تن از بهائیان روشنگره را به نام‌های: ۱- ابوالقاسم پسر مشهدی ابراهیم<sup>77</sup> و ۲- مشتی (مشهدی) میرزا علی پسر علی کلکناری (پدر بزرگ مادری جلال و هوشنگ و شکوه خانم شفیع پور) را در سر بُنه نزدیک روشنگره ضرب و شتم نموده، در مقابل آتش افروخته بسیار زیادی بر زمین چهار میخ کشیده و زجر زیاد نمودند که در اثر این ضرب و شتم آنها بعد از دو روز به شهادت رسیدند و اموالشان را به غارت بردند. بر مبنای یاداشتهای که از متصاعد الی الله جناب نورالدین شفیع پور که نزد نگارنده موجود است، شهادت افراد مزبور در آن زمان به جامعه امر اطلاع داده نشده و لذا در تاریخ امر ثبت نگردید.

### شرح شهادت یحیی یحیی پور

در سال ۱۳۱۰، دو تن از بهائیان روشنگره به نام‌های: ۱- یحیی یحیی پور، عموزاده میرزا علی فوق الذکر و ۲- آقا سید احمد علوی روشنگره را یاغی‌ها دستگیر و ضرب و شتم نموده با سر و پای برهنه، سوار بر اسب نموده و از محل دور کردند و آن دو فریاد می‌کشیدند، امروز صحرائی کربلا شد. در اثر صدمات و لطمات وارده، یحیی یحیی پور صعود نمود و سید احمد علوی جان سالم به دربرد.

### حوادث و اتفاقات و تضییقات وارده بر احبای روشنگره و قراء اطراف آن

#### تضییقات وارده بر احبای قبل از انقلاب 57

۱- در سال ۱۳۱۳ به تحریک عبدالوهاب نادری، (78) یکی از یاغیان دینه سر به نام تقی دینه سري (79) با ده نفر دیگر از اشرار و یاغیان همدستش به روشنگره آمدند و به منزل جناب نورالدین شفیع پور و سید احمد علوی و جنابان نورالله قنبری و کریم الله قنبری دستبرد زده، اموالشان را غارت نمودند و دو تن از بهائیان به نام‌های جنابان ۱- مسعود خوان یغما و ۲- سید ابراهیم علوی را گروگان گرفته و به اسیری برده و تقاضای ۳۰۰۰ تومان پول نمودند و بعد از چهار الي پنج روز نگاه داشتند؛ بعد از اذیت و آزار رها کردند.

۲- در سال ۱۳۲۵ شمسی یاغیان سنگسری که تعدادشان ۴ نفر بودند به روشنگره آمدند و ۱- آقا جلال الدین شفیع پور و ۲- آقا اسماعیل<sup>80</sup> و ۳- آقا سید علی علوی که در بالای ساختمان چوبی خوابیده بودند را گروگان گرفتند و

<sup>76</sup> - میرزا اسماعیل خان شیرازی همسر حوریه خانم خواهر آقا سید جمیل علویان بود که بشهادت رسید. در این سال ۱۳۰۴ میرزا اسماعیل خان شیرازی محلی معروف که در دودانگه ایول مازندران ملک، داری می، نمود و تبلیغ می کرد حسب تحریک و تحمیل ملاها سید جلال نام جلالین کلانی یاغی و یغاکر وی، را هنگامی که از قریه چالو به سمت ایول می، رفت در وسط راه برخورد و قصد قتلش نمود و التاس، هایش را پذیرفت و تیری با تفنگ به جگرگاهش نواخت و تیری دیگر به آرنجش زده مقتول ساخت و یک نفر محلی سنگسری موقع تکمیل و تدفین حضور داشت و سارق مذکور محائیان کلکناری را متواری و اموال را غارت کرد و در ایول نسبت به محائیان سختگیری، ها و اذیت، های بسیار و غارت و ضرب همی وقوع یافت که پیوسته به محفل روحانی طهران تظلم نمودند و در آن هنگام که هنوز اعلیحضرت محلوی فرمانده کل قوی و رئیس الوزاء بود عریضه تظلم محائیان به آن مقام رفت. (به نقل از ظهور الحق جلد ۹ - صفحه ۱۴۱)

<sup>77</sup> - مشهدی ابراهیم کلکناری نیز همزمان با سید علی (جد علوی ها) بواسطه عریضه از طریق علویه خانم و ایمان به جلال مبارک به دریافت لوحی نائل آمدند، نگارنده نسخه کپی این لوح را زیارت نمودم و جناب نورالدین شفیع پور این الواح را تقدیم دارالانشای معهد اعلی نمودند و نسخه کپی آنرا در نزدشان بود که در ایام انقلاب به جهت دستگیری و زندانی شان این آثار مصادره شد. ابوالقاسم فرزند ابراهیم ایشان پدر باب الله و کریم الله و جد منیره خانم علوی همسر آقای ضرغام علوی بودند.

<sup>78</sup> - غنی خلخالی: فرد مغرضی که در مجاورت روشنگره [ در دهی به نام حاجی کلا که به مازندرانی حاج کلا گویند] سکونت داشت و ارباب ملک بود و به اذیت و آزار احبای پرداخت.

<sup>79</sup> - تقی دینه سري از اشرار و یاغیان که از روستای دینه سر بخش دودانگه بوده است. در تقویم تاریخ این واقعه به صورت مختصر بدون ذکر نام تحریر گشته است.

<sup>80</sup> - آقا سید اسماعیل علوی روشنگره متولد ۱۳۰۳ صمود ۶/۷/۱۳۸۲ پدر سید احمد علوی مادر حوریه دختر ضمیمه امیره ای تا کلاس نهم در دبیرستان پهلوی در شهر ساری با تمام رساند که در آن زمان زبان دوم فرانسه بود و ایشان تا سیکل اول تحصیل نموده و باهتام رساندند. و در ۱۷ سالگی با صاحبه خانم دهقان که ۱۶ ساله داشتند، ازدواج نمودند و صاحب ۵ فرزند شدند که همگی در ظل امر بهائی و خادم امر الهی هستند. بعد از ازدواج مغازه

دستشان را بستند و آقا اسماعیل علوی را رها نمودند تا پول تهیه نمایید و تقاضای ۶۰۰۰ تومان پول نمودند و سپس آن دو را گروگان گرفته و برداشته به جنگل سر بُنِه گاو (پایگاه دام) که متعلق به جناب آقا سید احمد علوی بود، بردند. مسبب همه این فتنه ها و ایذا و اذیت ها غنی خلخال بود که سنگسری ها را به روشنکوه و قراء اطراف برد و اسباب اذیت و آزار احبار را فراهم نمود. پدرم (جناب جلال شفیع پور) ذکر نمود موقعی از شب گذشته بود که دو نفر از دور با چراغ بادی پدیدار شدند و گمان بردند که آنها به ژندارم ها اطلاع دادند. این دو جوان را مقابل تفنگ برنو قرار داده و هدف گرفتند و تا اگر ژندارم ها پیدا شدند آنها را هدف گلوله قرار دهند. یکی از این یاغی ها چون دید این دو جوان خیلی ترسیدند از جیب خود مناجاتی از حضرت عبدالبهاء در آورده و به آقا جلال داده و به او گفت بخوان. اما بعد از نیم ساعت دیدند یکی صدا کرده آقایان ما پول را آوریم. چون فانوس ها (چراغ بادی ها) را روشن کردند، دیدند آقای شکرالله خطیبی و آقای سید اسماعیل علوی هستند. و بالاخره پول و قرآنی را در مَجْمَعی (ظرف بزرگ مسی) قرار دادند دزدان و یاغیان پول را برداشته و قرآن را بوسیدند و آنها را آزاد کردند. جناب خطیبی یکی از افرادی بود که چند سال در مدرسه روشنکوه معلّم بود و در کتاب مدارس فراموش نشده جناب سُلّی شاهوار ذکر ایشان آمده است. ایشان از اهالی چورت بود و بوسیله جناب نورالدین شفیع پور تبلیغ و به امر مبارک مؤمن گشته بود.

## بعد از انقلاب 57

### بازاریار خیل

#### واقعه سال ۱۳۶۱ شمسی در بازاریار خیل و اخراج احبّا از محلّ

در سال ۱۳۶۱ دو نفر به نام عزّت الله حبیب زاده و رحمانی به عنوان سپاه معلّم از بهشهر به بازاریار خیل آمدند که يك نفر به سرتا رفت و دیگری به بازاریار خیل آمد. این دو نفر با شخصی به نام اسدی یا اسعدی که حجتی بود، قرابتی داشتند. اسدی به بازاریار خیل و سرتا می رفت و بین مسلمانان شبیه ایجاد می کرد. از جمله می گفت که بهائیان با محارم خویش ازدواج می کنند.

در خیابان نادر شهرستان ساری داشتند و در تشکیلات بهائی فعال بودند در لجنات ارتباطات و لجنه تربیت امری خدمت کردند و بعد از صعود پدرشان چون دارای مال و حشم بودند به شغل دامداری و سرپرستی آن همت گماشتند و به روشنکوه رفتند و سالها به عضویت و رئیس محفل مقدس روحانی روشنکوه به خدمت مشغول بودند و از آن ناحیه به عنوان نماینده به کانونشن ملی هم قائم به خدمت بودند و چند سال بعد از انقلاب بعد فروش دامداری در شهر ساری ساکن و در سن ۷۹ سالگی به ملکوت ابدی صعود فرمودند. بعد از انقلاب در زمانی که در روشنکوه سکونت داشتند. از روستای مسلمان نشین مجاور سادات محله بوسیله نامه فراخوان داده شدند و عنای از اعضای انجمن مجتبیّه به تحریک مردمان و ساکنین آن روستا پرداختند و اهالی آنجا از ایشان درخواست نموده تا به سادات محله رفته و با آنها در مورد حقایق امر مبارک به مباحثه پردازند. و جناب ایشان به ساری آمدند و با محفل مقدس روحانی ساری که محفل مرکزی برای آن ناحیه از استان مازندران بود به مشورت پرداختند و به روشنکوه آمده و با راهبانی و هدایت محفل مقدس روحانی ساری با وجود خطر و احتمال سوء قصد جانی ره استقامت و وفا جستند و تصمیم گرفتند به سادات محله رفته و اینها و اذیت را به جان خریدند و برادر زاده ایشان چون اطلاع یافتند به ایشان عرض کردند عمو جان تنها نرو و اجازه بده من هم با شما بیایم. و تهبانی برای شما خطر دارد و بالاخره با هم رفتند و در مجلس آنها که از قبل تهیه و محیا نموده بودند بنای هتاک و بی احترامی را نهادند و از قضا متوجه شدند گروه مجتبیّه به سرکردگی اسعدی که یکی از اعضای مشکل ساز آن ایام در چندی سال گذشته بود، حضور دارد. گروه مجتبیّه تعدادی عکس و پوستر با خودشان از اسرائیل و جاهای دیگر با خود داشتند و فکر میکردند مدارک بر طبله بهائیان دارند و از جناب اسماعیل علوی خواستند مسلمان شود و اگر او مسلمان شود همه اهالی روشنکوه به آیین اسلام میگویند و ایشان فهمیدند که در دیانت بهائی حتی چیه ها هم حق انتخاب دین دارند و باید تخری حقیقت نمایند. سرپرست مجتبیّه یعنی اسعدی ضبط صوت روشن نموده و مکالمات را ضبط میکرد و مرتب شروع به سوال کردن نموده و گفت ما شما را شکجه میکنم تا مسلمان شوید و در همان زمان از ملای آن محل خواسته بودند، بیایید در جمع و حضور یابد و او گفته بود اینها زمانی که قدرت داشتند ما را اذیت نکردند و در جمع حضور نیافت. و در همان موقع کسی که قبلا برای برای جناب علوی کار می کرد، به نام مجید نام و او پیاده به کیاسر رفته و به پاسگاه کیاسر اطلاع داده که عده ای از حجتی ها آمدند و باعث محلّ آسایش اهالی و اختلاف می شوند. و از ژندارمیری کیاسر به سادات محله آمدند و چون آن زمان با مجتبیّه بد بودند همه را دستگیر کردند و به ژاندمری کیاسر بردند و ایشان به اتفاق برادرزاده شان جناب سعید خوان یغما در کیاسر حبس بودند و بعد از تحقیقات و عدم قصیر و مباحث دینی و سوال و جواب ایشان را بعد از سه روز به ساری آورده و آزاد نمودند. و خانواده ایشان با تکرانی تا سه روز اطلاعی نداشتند و از ایشان نقل است که در این مدت این دو وجود عزیز را در یک جای سرد و بسیار بد نگه داشتند و غذای مناسب هم به آنها نمی دادند. — با تشکر از مؤکّان خاتم علوی

۱۰ الي ۱۵ سال قبل از انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی، چند تن از جوانان از احمد آباد براي عروسي يکي از احبابي پسر بنام فتح الله عباسی بود، مي رفتند، وقتی وارد محل شدند، نرسیده به منزل فغان الله مرادي در سرتا دیدند، داخل چادرهاي کولي ها صدای ضبط صوت مي آید که اسدي که یک فرد مسلمان متعصب و از اهالی بهشهر و از اعضای انجمن حجتیه بود، یکسري مطالب شبهه برانگیز و دروغ را در مورد امر بهائی که عبارت از بهائیان ناموس نمی شناسند و با محارم شان ازدواج می کنند و ... و ... را بر روی نوار ضبط کرده و در زیر خیمه کولی ها و در تکیه محل و در جمع اهالی محل با بلندگو پخش نمود و باعث شبهه برانگیزی بین اهالی گردید. دو نفر از جوانان از احبابی احمد آباد که به عروسی می رفتند به نامهاي آقای علاءالدین علوي و آقا شیدالله مرادي چون چادر کوليه سر راهشان بود، شنیدند که اسدی در حال شبهه بر انگیزی و باعث اختلاف می باشد وارد چادر سیاه شده و او را مورد تتمیع و سرزنش قرار داده و جناب شیدالله مرادی او را مورد مواخذه قرار داده و به ایشان گفت: آیا شما به جهت تدریس اخلاق حسنه و گسترش روحانیت دین آمدید یا به جهت اختلاف و شبهه برانگیزی و تحریک مذهبی بین مسلمان و بهائی؟ ما مردمان با صلح و آرامش در اینجا در کنار هم زندگی کرده و الان مدت چندین سال در کنار هم بسر می بریم، و منظور شما از نشر این اکاذیب و اراجیف چیست؟ چرا به غلط و دروغ در اینجا در بین مردم سخن پراکنی می کنید؟ چرا باعث اختلاف می شوید؟ اسدی که از رو نرفته به او گفت که او حقایق را در مورد بهائیت ترویج می کند. در این لحظه آقا شیدالله مرادی عصبانی شده و ضبط صوت اسدي را برداشته و محکم بر زمین کوبیده و می شکند و اسدی به دشنام و فحاشی می پردازد و بعد سروصدا اهالی محل بلند شده و درگیری می شود و بلوا می شود و در اینجا چند تن از احبا به پشتیبانی این دو جوان در آمده و یک چوب جوشقانی به این سوداگران می زنند، بطوریکه عروسي نیز بهم می خورد.

این درگیری باعث شد تا هر از گاهی مسلمانان هر بهائی را که تک و تنها می دیدند به فحاشی پرداخته و گهگاهی کتک بزنند و آنها را که از راه داراب کلا به شهر ساری می آمدند، رانندگان مسلمان آنها را سوار ماشین کرایه ای نمی کردند. به تدریج این تضيیقات سپری شد. تا آنکه بعد از انقلاب دو نفر معلم حجتی از اهالی بهشهر به بازار خیل آمدند و بچه هاي مسلمان را علیه بهائیان تحریک مي کردند. اجازه نمي دادند احبا از آب آشامیدني استفاده کنند. جوي آبي که به طرف منازل احبا مي رفت، بستند. گندم، جو و برنج را نمي گذاشتند در شاليکوبي ببرند. اهانت مي کردند. شبها به منازل احبا سنگ مي زدند. کار به جايي رسيد که يك روز آقا سيّد علي دلاوري را از منزلش بيرون کشيده در درّه اي نزديک محل بحدّي با سنگ او را زدند که دچار حالت تهوع و سرگیجه شد.

آقای خلیل خواجه تاش به احمد آباد رفته و به آقای ضرغام الدين علوي اطلاع داد که مسلمانان بازيار خيل به احبا گفتند اگر محل را ترک نکنند اسباب و اثاثيه شان را بيرون مي ريزند. جناب ضرغام الدين علوي يك نفر را به ساري فرستاد تا این جریان را به آقا عطاءالله دلاوري پسر سيّد علي دلاوري بگوید.

عطاءالله دلاوري در دوران تحصیل دوستي در سپاه پاسداران داشت. جريان مصائب احباي بازيار خيل را برایش شرح داد. و، او با چند سرباز عازم بازيار خيل شدند. عطاءالله دلاوري نیز به اتفاق اردشير مسلمي به بازيار خيل رفتند. وقتیکه ماشین سپاه به بازيار خيل رفت، مردم هجوم آوردند. و جلوي ماشین سپاه دراز کشيدند و گفتند: "اجازه نمي دهيم معلم ما را ببريد." دوست سپاهي عطاءالله به اردشير گفت که اوضاع خيلي خراب است. اينها (بهائی ها) فکرشان را بکنند. اهالي بازيار خيل اردشير مسلمی و عطاءالله دلاوری را گرفتند. ساعت ۵ بعد از ظهر، نه نفر از احبا که عبارت بودند از: ۱- علي بابا نوبخت ۲- عطاءالله دلاوري ۳- اردشير مسلمي ۴- عبدالميثاق صفايي ۵- منوچهر علوي ۶- علاءالدین علوي ۷- سيّد علي دلاوري، قابل ذکر است که منوچهر علوي و علاءالدین علوي به دنبال عطاءالله و اردشير آمده بودند، آنها نیز گرفتار شدند. دستها و پاهاي آنها را بستند، در تریلی تراکتور خيلي کتکشان زدند. در محل عليه آنها پرورنده سازي کردند، مبني بر اینکه این نفوس با چريکهاي جنگلي همکاري مي کنند و مي خواستند با بنزين و کوکتل مولوتف بازيار خيل را به آتش بکشند. این ۷ نفر را موقع اذان صبح به زندان بهشهر تحويل دادند. هشت روز زنداني بودند و به تاريخ اول اردیبهشت آزاد شدند. در این هشت روز آنها را در اطاعي به مساحت ۳\*۲ جا دادند و یکبار بازجويي کردند. بعد از آزادي اسراء، احبابی بازيار خيل در سال ۱۳۶۱ اجباراً محل را ترک کردند. مسلمين گندم زار عبدالميثاق صفايي را به آتش کشيدند و

طویل‌ها را خراب کردند. ۹۰ الی ۱۰۰ عدد کندوی عسل، متعلق به عبدالمیثاق صفایی را تصاحب کرده و عسل هایش را دزدیدند و زنیورها را از بین بردند.

سید علی دلاوری از بازیارخیل به احمد آباد رفت. و در زمین پدر زنش آقای رضا واحدی که محل آغول گوسفندان بود به کمک پسرش عطاءالله به مدت دو ماه خانه ساخت.

سید علی دلاوری اصالتاً امره ای بود. آباء و اجدادش از طریق شیخ رمضانعلی تیلکی تبلیغ و مؤمن به امر مبارک شدند. پدرش عطاءالله خالقی را در دوره رضا شاه برای کارخانه چیت سازی بهشهر به بیگاری بردند. آنجا وقتی متوجه شدند که بهائی است اذیتش می نمودند، بطوریکه عطاءالله قصد فرار نمود. حین فرار، کنار کارخانه چاهی داشت، داخل چاه می افتد. بعد از سه روز که او را از چاه بیرون می کشند دست و پایش شکسته بود. عطاءالله را به امره می آورند. دو فرزند داشت به نامهای سید علی و باهره. طاهره همسر عطاءالله، موقع گرفتن شناسنامه نام خانوادگی خود را برای بچه‌هایش می‌گذارد.

بعد از ضوضای بازیارخیل و اتمام غائله قضیه، سه هکتار زمین آقای سید علی دلاوری و پنج هکتار زمین، باغ میوه، سه دستگاه خانه ها و باغ و زمین پرورش زنبور عسل و ۱۰۰ عدد کندو عسل آقای عبدالمیثاق صفایی را تصرف نمودند. آنها شکایت کردند. بعد از گذشت ۱۸ الی ۱۹ سال زمین ها را باز پس گرفتند و مجبور به فروش به قیمت ارزان شدند. جناب خلیل خواجه، تاش نیز زمین ها را باز پس گرفته و فروخت. در حال حاضر در آن زمین ها مدرسه راهنمایی تأسیس کردند.

بعد از انقلاب ۱۳۵۷ مطابق ۱۹۷۹ در تضییقاتی که از طرف انجمن حجّیه به احباء وارد نمودند، ایذا و اذیتی مثل سنگ زدن با احباء، تحریک بچه ها به فحش های مذهبی با قرار گرفتن در سر راهشان، هجوم آوردن به خانه هایشان و ضرب و شتم قرار دادن افراد و بچه ها کوچک و اطفال در خانه هایشان و پرت کردن گهواره به حیاط، تبر زدن گاو و گوسفندانشان و بُریدن درختان میوه در باغشان و دزدیدن کندوی عسل شان و.. و.. که همه اینها باعث ترک آنها از آن محل شد، بعداً منازلشان را تصاحب نموده و برای اینکه بازگشت نمایند، خانه‌ها را خراب کردند. و آتش زدند. همه اینها در زمانی اتفاق افتاد که با برنامه ریزی قبل انجمن حجّیه که در مازندران به سرپرستی آقای رحیم مشائی معاون احمدی نژاد بوده است.

### کندسین

شهریور ۱۳۶۱ مطابق اگست ۱۹۸۲ احبّای کندسین توسط مسلمانان شرور سادات محله که در مجاورت این محل واقع است در اثر تضییقت وارده، آواره شدند. خانواده های علی‌پور مدّت دو سال در روشنکوه، احمد آباد و به جهت دامداری و در جنگل اطراف آواره بودند. یک سال هم محلی در مجاورت روستای احمد آباد که به لهجه محلی مازندرانی آسیو سنگ (Asio-Sang) یعنی آسیاب سنگی که مراتع متعلق به آقای ضرغام الدین علوی بود، پناه یافته و، سکونت داشتند و در این سالها آقای علی فرزند گلدانه و فتحعلی علی‌پور، پی در پی به مسئولین امور تظلم خواهی می‌نمود. آخر الامر در سال ۱۳۶۴ خورشیدی مطابق ۱۹۸۵ با حکم دادستان و توصیه از دفتر امام مجدداً موفق به بازگشت به کندسین گردید.

## ارتباطات

### سفر ایادیان امرالله

ایادی امرالله جناب علی اکبر فروتن به روشنکوه و روستاهای اطراف آن تشریف نبردند اما احبّای آن سامان به زیارتشان نائل شدند.



" صبح روز یازدهم تیرماه ۱۳۳۳ در ساری به ملاقات یاران آن مدینه و نقاط مجاوره مانند روشنکوه، آزاد کلا، احمد آباد، و، ایول گذشت." (81)

ایادی امرالله جناب طراز الله سمندری به روشنکوه تشریف بردند.

### سفر مبلغین و ناشرین نجات الله

1- " ناشر نجات الله جناب آقای علی آذری علیه بهاءالله در اواخر سال گذشته و اوائل امسال در صفحات شمال سیر و سفر مشغول بوده در مراکز امریه مازندران با طالبین حقیقت ملاقات و مذاکره نموده و یاران عزیز آن نقاط را از بشارات امریه و تذکر وظائف روحانیه محظوظ و مستبشر فرموده اند." (82)

زمانیکه احبای کلکنار در کندسین قدیم ساکن بودند، جناب سید محمد رضا شه میرزادی و برادرشان جناب میرزا ابوطالب به صفحات مازندران می آمدند. از جمله به تمام قراء و قصابات رفته احبای را تشویق و عده ای را تبلیغ می نمودند. در کتاب مصابیح هدایت ذکر شده است که آقا سید محمد رضا به روشنکوه هم رفتند، اما با توجه به تاریخ سکونت احبای در محل مذکور (سال ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ شمسی - ۱۳۴۴ قمری) و تاریخ صعود آقا سید محمد رضا (۱۳۱۸ قمری)، ایشان به کندسین قدیم یا پرچشمه می رفتند. روشنکوه آن زمان مرتع و جنگل بود. کسی آنجا اقامت دائمی نداشت. در بهار و تابستان (بیلاق) به طور موقت آنجا بودند، ممکن است، آقا سید محمد رضا در این زمان به روشنکوه که به عنوان مرتع بیلاقی استفاده می شد، ایشان به جهت تشویق و سرکشی احباء به آنجا رفته باشند.

در کتاب مصابیح هدایت چنین آمده است: (83)

" ... این دو پهلوان میدان استقامت (سید محمد رضا شه میرزادی و میرزا ابوطالب شه میرزادی) زمستانها به نواحی مازندران سفر می کردند و تابستانها در حدود سنگسر و شه میرزاد سیر و حرکت می فرمودند آقا سید محمد رضا که متصدی امر معاملات نیز بود اجناسی از قبیل میوه و خشکبار از شه میرزاد بدوش کشیده از راه جنگل به مازندران برده، می فروخت و در مراجعت برنج به سنگسر و شه میرزاد می آورد و در هر کجا که گوش شنوا می یافتند، کلمه الله را القاء می کردند. حاصل این رفت و آمدها این شد که عده ای کثیری از مردم ایول و روشنکوه که در قلب جنگل و دور از جایگاه عبور و مرور بودند همچنین تعدادی از سکنه ی علی آباد (شاهی با قائمشهر حالیه) نیز ایمان آوردند. نه تنها مستعدان محل های مذکوره از برکت وجود این دو برادر به نور ایمان منور شدند بلکه بسیاری از زنده دلان بلاد و قرای دیگر مازندران نیز بوسیله ی ایشان از ظلمت اوهام و خرافات رستند و به زمره ی اهل بهاء پیوستند."

ناشرین نجات الله که به سرتا رفتند عبارت بودند از: داریوش واحدی، نیک آئین، عزیزالله سلیمانی، وجیهه ایقانی،

بهین پرآورپیشه و شهدخت بهی زاد.

سفر ناشرین نجات الله به مازندران: طراز الله سمندری، صدرالدین درخشان، مهرانگیز خسروی، و، عزیزالله سلیمانی (84) عباس محمودی (85)، و سرهنگ وحدت با بیانات روح پرور خود روح فعالیت در خدمات امریه و استقامت در نقاط مهاجرتی را در وجود یاران تقویت نموده اند. در هر محفل به مناسبت وضع جلسه

81 - حکایت دل، ص ۲۶۰

82 - اخبار امری شماره های ۱-۴ سال ۱۳۳۹.

83 - مصابیح هدایت، ج ۸، ص ۶۹-۸۰

84 - اخبار امری، ش ۷، سال ۱۳۴۰.

85 - اخبار امری، ش ۱۰، سال ۱۳۴۰.



مطالبی پیرامون لزوم تعلیم و تربیت، عهد و میثاق الهی، پیام حضرات ایادی امرالله در مورد، اتحاد و اتفاق یاران ایراد نموده و یاران عزیز را بیش از پیش به انجام وظایف خود آشنا کرده اند.<sup>(86)</sup>

سفر ناشر نجات الله به مازندران: سید حسن حیاتی.<sup>(87)</sup>

سفر ناشر نجات الله به مازندران: عبدالوهاب ذبیحی در آبان ماه، ثبوت بر عهد و میثاق الهی، اجرای وظائف وجدانیه را تشویق نمودند.<sup>(88)</sup>

جمعی از جوانان خدوم و فعال اخیراً به نقاط کشور مقدس ایران مسافرت‌هایی نموده اند. این جوانان عبارتند از: جنابان وحید رافتی، وجیهه ایقانی، مارتاروت تیبانی، پریچهر منجذب، شهناز پرنیان، شهدخت بهی زاد، فتانه نیک روان، رضوانیه گندم پاک کن، روح الله حمرائی، سعید جلالی، برهان الدین افشین، شیوا اسدالله زاده، ملیحه طهماسبیان، پریوش قارداشم، داریوش واحدی. این جوانان عزیز و فعال با مشورت لجنه مجلّه ملی نشر نجات الله در هر محل مدتی توقف نموده در کلاسها و جلسات متعدد به تدریس الواح و آثار الهیه پرداخته وظایف اولیه احبای الهی را متذکر گردیده و غالباً فنون مختلفه را به آنان آموخته اند. خدمات گرانقدر این جوانان عزیز مورد تقدیر محافل مقدسه روحانیه محلّیه شیدالله ارکانهم قرار گرفته است.<sup>(89)</sup>

## بدست آوردن شمشیر جناب باب الباب یا قدوس

جناب نورالدین شفیع پور [پدر بزرگ نگارنده] در سال ۱۲۹۰ شمسی در قریه روشنکوه [او اولین فردی بود که در روستای روشنکوه که یک روستای تازه تاسیس یافته بهائی بود] متولد شدند، چون پدرشان برای دوسالی بمدرسه تربیت رفته بود و مادرشان نیز در مکتب خانه مبلغ شهیر جناب رمضان تلکی سواد آموخته بود، نصمیم گرفتند او را به ساری برای تحصیل بمدرسه بفرستند. او سالهای نوجوانی و جوانی را در ایام تحصیل در خانه آقا سید حسین مقدس ساروی<sup>(90)</sup> اتاقی اجاره داشت و به تحصیل پرداخت و تا کلاس نهم که سیکل اول بود درس خواند و در همین اوان پدر صعود نمود و ایشان که جوانی بود سرپرست خانواده گردید و ازدواج نمود و به ساری نقل مکان نمود و در سالهای جوانی از محضر مبلغین چون جناب فاضل مازندرانی که آن موقع در ساری تشریف داشتند و از حضور جناب اشراق خاوری و مبلغین دیگر که برای تشویق احبای به ساری می آمدند استفاده می نمودند و بزودی افتخار عضویت مخفل ساری را یافتند و کارمند و رئیس اداره ثبت احوال در ساری بودند و بعد به مهاجرت به بهشهر رفته و به اتفاق جنابان فرقانی و دیگر عزیزان محفل بهشهر را تشکیل دادند. از جمله خدمات مهمه ایشان که از لحاظ تاریخی حائز اهمیت است چگونگی بدست آوردن شمشیر جناب قدوس است که جناب نورالدین شفیع پور در یاداشتها و نامه های که برایم ارسال می داشتند، ذکر نمودند. (که در ایام زندگی در ساری با احباء و اجله علمای که به امر اعز ابهی ایمان داشتند ملاقات و معاشرت داشتند و در همین ایام که فاضل مازندرانی در ساری سکونت داشت با ایشان معاشرت و در نزد ایشان در کلاسهای امری تلمذ نموده و به مطالعه در تاریخ امر و آثار و الواح می پرداخت و بعداً عضو محفل ساری شد و در اداره ثبت احوال در ساری مشغول به کار بود.

در ایامی که پدر ایشان، آقای میرزا عین الله [شفیع پور] روشنکوهی مراتع روشنکوه را از ورثه مصطفی خان سورتیجی می خریدند و هم چنین به سبب آشنای دیرین که دو خاندان و خانواده یعنی کریلانی شفیع و مصطفی

<sup>86</sup> - اخبار امری، ش 9 و 10 سال 1341.

<sup>87</sup> - اخبار امری ش 8، سال 1346.

<sup>88</sup> - اخبار امری، ش 9، سال 1343.

<sup>89</sup> - اخبار امری، ش 75،

<sup>90</sup> - شرح حال و خدمات آقا سید حسین مقدس را در مصابیح هدایت جلد اول ذکر شده است.

خان سورتیچ داشتند، (کربلایی شفیع صاحب جمع، مال و گاو و گوسفند و اموال و مراتع مصطفی خان بود و همو یعنی شفیع در اثر ملاقات با یکی از اصحاب قلعه یحتمل جناب قدوس ایمان آورده و بابتی گشت و فاضل مازندرانی نام او را به عنوان اول من آمن هزار جریب که شامل مراتع چهار دانگه ر و دو دانگه است در اسرار الآثار ثبت نموده است.) و ایشان با آنها آمد و رفت داشتند و در ایام محرم یعنی شهادت امام حسین آنها را به تعزیه خوانی امام حسین دعوت می نمودند.

در همین ایام بود که آنها متوجه شدند که آنها شمشیری را به جهت نمایش و اهمیت جلال و جلوه ایام محرم از جعبه نفیسی در آورده و یک حوضچه آهنی را پر آب نموده و در جلوی مهمانان در مجلس قرار داده و دستمالی را روی سطح آب قرار داده و شمشیر را از جلد و نیام آن بیرون آورده و ناگهان با یک ضربه با لبه تیز شمشیر دستمال را در سطح آب به دو نیمه نموده. و این مورد توجه و تحیر همه اربابان و خوانین حاضر در مجلس می شد و وقتی از ایشان سؤال می شد که این شمشیر از کجا آمده است. خان سورتیچی می گفت که موقعی که قدوس را به بند کشیدند از او بدست آورده اند و این متعلق به او بود.

همانطور که در تاریخ خواندیم ملاً حسین شمشیری داشته که با آن درخت توت و مرد پنهان در پشت آن درخت و تفنگ سر پر او را به دو نیمه کرده است و این را هم خواندیم که در سرزنش نامه ای که ناصرالدین شاه به عموی خود مهدی قلی میرزا نوشته بود، او برای جواب به نامه شاه برای او تفنگ دو نیمه شده را ارسال نموده بود. به گمان نگارنده این سطور شاید این همان شمشیر باشد که بعدها پس از شهادت جناب باب الباب، جناب قدوس آنرا در نزد خود نگه می داشتند و تا آنکه بعد از فتح قلعه بدست دشمنان که یقیناً مصطفی خان یکی از آنان بود افتاد و او با خود به زرین و یا زرین کلا برد و در ایام محرم آنرا بیرون آورده و به نمایش می گذاشت. چگونه بدست آوردن شمشیر:

در ایامی که ماه محرم بود همانطور که در بالا اشاره کردم در روستای زرین کلا در روز عاشورا آنها شمشیر را آورده و به همین سبکی که عرض کردم آنها [یعنی وراثت مصطفی خان] آنرا به نمایش می گذاشتند تا آنکه این قضیه از طریق آقای نورالدین و دیگر احباء به عرض و ساحت محفل روحانی ساری می رسد و محفل روحانی پس از صحت و سقم قضیه آنرا به ساحت محفل مقدس روحانی ملی ابلاغ نموده و تعیین تکلیف می نمایند و محفل ملی آنرا به محفل روحانی ساری که مرکز قسم محافل آن ناحیه بود ارجاع می دهد، و قرار بر این می شود که به هر ترتیبی شده با حکمت و کاردانی آنرا از صاحبش خریداری نموده و شمشیر را بدست آورده و به ارض اقدس به ساحت همایون دوحه غصن ممتاز که در آن موقع رئیس اداری و ولی امر اعز بهائی بودند به آرشو بین المللی تقدیم گردد.

قرعه این کار به نام نورالدین و آقای عبدالحسین احسانی می افتد و نورالدین به سبب آشنایی خانواده گی از ایام قدیم با آنها بوده و جناب احسانی نیز چون افسر جوانی بوده و رئیس شهربانی در ساری بود. و آن دو پس از زحمات بسیار و با درایت و کاردانی جناب احسانی آنرا بدست آورده و تقدیم ساحت محفل مقدس روحانی نمودند. و اما آن طرف قضیه داستان به نقل از یکی از خانواده سورتیچی، و من این حکایت را از دوست عزیزم بهروزجان [غلامی] در اثر محاوره تلفنی داشتیم، شنیدم. بهروز عزیز برایم نقل می کرد که در دوره دبیرستان معلمی داشت که نام او آقای فخرالدین سورتیچی بود. بعد آنکه فهمید که من [بهروز] بهائی هستم، روزی از من پرسید که تو نورالدین شفیع پور را می شناسی؟ بهروز گفت: ای آقا، اینها فامیل من می شوند! بعد از او پرسید؟ تو کلیم الله (کریم الله) قنبری را می شناسی؟ بهروز گفت: بله آقا، ایشان پدر بزرگ من بود! سپس فخرالدین گفت پس بهروز جان این جمعه ناهار بیا خانه ما تا من یک سری مطالب ناگفته دارم تا برایت بگویم در ضمن یک سور پرایز هم دارم. خلاصه بهروز رفت و سور پرایز صدای امیری و کتولی که به نهج مازندرانی پدر بزرگش با نی می، نواخت و خوانده بود و پدر فخرالدین سورتیچی آنرا بوسیله دستگاه فونوگراف روی صفحه گرامافون ضبط کرده بود، بعد گویا بهروز خواهش کرد که آنرا بر روی کاست برای او ضبط کند، و البته او آنرا را انجام داده و بهروز به خانه می برد و برای مادرش روی دستگاه ضبط صوت می گذارد و به مادرش می گوید مامان تو این را صدا را می شناسی؟ مادر شروع می کند به گریه کردن و می گوید تو این را از کجا پیدا کردی؟ این

صدای پدرم هست!...و...و...و خلاصه آنکه فخرالدین داستانی را برای بهروز و سبب آشنایی این خانواده و کربلای شفیع که جد اعلاى بهروز و همه ما می شود ذکر می نماید و سپس ذکر شمشیر را نموده و داستان آنرا نقل نموده که بعد از فتح قلعه پدر بزرگش فاتح با شمشیر باب الباب یا قنوس می آید و این شمشیر مدتی در خانواده و کاشانه آنها بوده و پس از مدتی تمام فامیل و تنها پسر سورتیجی صاحب پسر نمی شوند و تمام فرزندان ذکور در ایام بچگی تلف می شدند، خلاصه بعد از دوا و دکتر باز هم عمل نمی کند تا آنکه فال گیری را صدا می کنند و از قرار درویشی از آن حدود می گذشته صدا نموده و فال می زنند و درویش می گوید شما در این خانه یک متاعی دارید که متعلق به شما نیست و باید آنرا به صاحبش پس بدهید تا این شگون بد شکسته شود و بعد فخرالدین می گوید، سپس هر چه آنها فکر می کنند جز شمشیر چیزی به فکر آنها نمی رسد که متعلق به آنها نیست، پس تصمیم می گیرند شمشیر را به بهائیان تحویل دهند و با نورالدین تماس می گیرند و او نیز به محفل ساری موضوع را مطرح می نماید و البته پس از مدتی فخرالدین متولد می شود.

برای عزیزان علاقمند، مقاله ای هست تحت عنوان داستان زندگی و حیات قنوس که به قلم حمزه شریعتمدار بارفروشی به زبان یا نهج مازندرانی نوشته شده است، یک نویسنده روسی آنرا بدست آورده، و آنرا به روسی ترجمه کرده و اصل مقاله به مازندرانی و این نویسنده آنرا به حالت ترانسلیتریشن به روسی نوشته و یک استاد تاریخ به نام آقای خلیل بُرجیان آنرا به کمک همین آقای فخرالدین سورتیجی از مازندرانی به فارسی تبدیل نموده و سپس آنرا به انگلیسی ترجمه نموده و در مجله وزین Iranian Study به چاپ رسانده است، که البته نام آقای سورتیجی در آنجا ذکر شده است، آقای سورتیجی در زمینه ادبیات فارسی صاحب مقالات متعدد است و سالها در انجمن فرهنگ و هنر مازندران فعال بوده است. و دبیر دبیرستان بوده و اکنون چند سالی است که دار و ادع را گفته است. و اما آن طرف قضیه، که چطور شمشیر به ارض اقدس برده شد و تحویل حضرت ولی امرالله گردید. یکی از بهائیان عزیز در ساری به نام عبدالرفعان بینانی که پدر آقایان هوشنگ، کیومرث، و سیاوش بود و مسئول زمینها و باغها و نماینده و امین املاک آقای باقر اف سردودمان خانواده خمسی بود، برای زیارت به ارض اقدس و شرفیاب به ساحت حضرت ولی امرالله مشرف می شد، این ماموریت را از طرف محفل مقدس روحانی ساری به او محول گردید. و همو بود که شمشیر را تقدیم حضور مبارک نمود و حضرت ولی امرالله قالیچه زیر پای مبارک را که روی آن نماز و مناجات می فرمودند به پاس این خدمت به او هدیه می فرمایند. من [عادل] این قالیچه را در پیشاور- پاکستان روزی که در منزل خانم سیمین بینائی (عروس ایشان بود) کلاس مطالعه امری داشتم بعد از پایین کلاس، سیمین خانم که آنرا با خود از ایران آورده بودند به من نشان دادند و بعد فرمودند که این عنایتی حضرت ولی امرالله به پدر هوشنگ بود به خاطر شمشیر که به حضور مبارک تقدیم کردند. باری در سال 1998 بنده برای بار اول به ارض اقدس مشرف شدم. روز دوم قرار بر این شد که با یک برنامه ریزی و به ترتیب سه تا سه تا به دار الآثار بین المللی که محل آرشبو و نگهداری اشیای مقدس است برویم، با ترتیب قبلی و برنامه ریزی به اتفاق جناب صحیحی که ایشان راهنمای ما بودند و در آن موقع در ارض اقدس خدمت می کردند به دار الآثار مشرف شدیم بعد از زیارت شمایل مبارک حضرت باب و بهاءالله و زیارت بعضی از الواح خطی و سپس لباس های مبارک حضرت باب و بهاءالله و ...و...و در طبقه اول از جناب صحیحی پرسیدم فقط همین قربان؟ فرمودند خیر، چون داشتند مرمت می فرمودند و در آن موقع می خواستند دکور داخل و کمد چینی های کوچک را بر دارند و با کمد های بزرگ تعویض نمایند، بنابر این مقداری از اشیاء را به طبقه بالا یا دوم نقل مکان نمودند. باری سپس ایشان ما را به طبقه دوم یا بالا بردند، و ما در آنجا از اشیاء و انواع مختلف وسایل که در آنجا قرار داده بودند بازدید کردیم و از جمله این شمشیر که در نیام خود در پوسته ای بود و بر روی یک استند قرار داشت و ایشان بلا فاصله فرمودند شمشیر جناب باب الباب، بنده به ایشان عرض کردم که شما از کجا می فرمایید که این شمشیر متعلق به جناب باب الباب است و سپس مطالبیم را آنچه شنیده بودم عرض کردم و ایشان به بنده فرمودند اینها را که می گویی بنویس و من هم عرض کردم شما هم بد نیست یک چکی بکنید و موضوع را تحقیق نموده و ببینید آیا تقدیم کننده این شمشیر و یا نام بدست آورنده آن در تاریخ و یا جای ثبت شده است یا خیر؟ و این آخرین باری بود که من این مطالب را با ایشان در میان گذاشتم. باری از جمله خدمات دیگرشان همچنین به

عنوان نماینده کانونشن از سنه 104 تا 116 نر کانونشن ملی مشارکت جستند. ایشان پس از ۴۲ سال خدمت صادقانه در اداره ثبت احوال بازنشسته شدند و بعد از انقلاب حقوق بازنشستگی ایشان را قطع نمودند و سالهای سختی را در ایام کهولت سن گذراندند. و بالاخره در سال 2002 میلادی به عالم بالا صعود فرمودند. علیه بهاء الابهی.

## ضمائم

### کتابشناسی

#### الف: کتب و نشریات امری

- 1- حضرت عبدالبهاء، تذکره الوفاء.
- 2- حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه
- 3- فروتن، علی اکبر. حکایت دل.
- 4- سلیمانی، عزیزالله، مجلدات مصابیح هدایت. مجلدات 9-1
- 5- فاضل مازندرانی، اسدالله، اسرار الأثر ج 4.
- 6- فاضل مازندرانی، اسدالله، مجلدات ظهور الحق مجلدات 9-1
- 7- طاهرزاده، ادیب. نفحات ظهور. مجلدات 4-1
- 8- قدیمی، ریاض. نوزده هزار لغت و ریاض الغات جلد 9-1
- 9- ملک خسروی، محمد علی. تقویم تاریخ.
- 10- ملک خسروی، محمد علی. اقلیم نور
- 11- اخبار امری، - نشریه.
- 12- پیام بهائی، - نشریه.
- 13- ایفانی، شقایق. مدارس بهائی در مازندران.
- 14- مدارس فراموش نشده در ایران- سلی شاهوار
- 15- عندلیب - نشریه.

#### ب: کتب غیر امری:

- 1- اسلامی، حسین. تاریخ دو هزار ساله ساری. دارالملک مازندران. دانشگاه آزاد اسلامی قائم شهر، ش 4، پاییز 72.
  - 2- بحرانی، محمد حسین. در قلمرو مازندران (مجموعه مقالات ج 1).
  - 3- دهخدا، علی اکبر. CD لغت نامه.
  - 4- راوندی، مرتضی. تاریخ اجتماعی ایران، ج 5، انتشارات روزبهان، 72.
  - 5- سازمان برنامه و بودجه، فرهنگ آبادی ها، ج 15، ش 859، شهریور 61.
  - 6- سازمان جغرافیایی، فرهنگ جغرافیایی، ج 28، سال 70.
  - 7- عسکری، علی بابا. بهشهر (اشرف البلاد)، ایران چاپ، شهریور 50.
  - 8- عمادی، اسدالله. بازخوانی تاریخ مازندران، ساری 72.
  - 9- گیتا شناسی، نقشه البرز شرقی - هزار جریب.
  - 10- مؤمنی، باقر. مسئله ارضی و جنگ طبقاتی در ایران، انتشار پیوند، طهران 59.
  - 11- مهجوری، اسماعیل. تاریخ مازندران ج 1 و 2، چاپ اول، دی 42.
  - 12- ناصرالدین شاه، سفرنامه مازندران.
- دست نوشته ها:

- a. لوح مبارک حضرت بهاءالله خطاب به آقا سیّد علی
- b. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به میر ضیغم امره ای
- c. یاد داشت های جناب نورالدین شفیع پور

- .d یاد داشت های جناب جلال الدین شفیع پور
  - .e یاد داشت های جناب عین الدین خوان یغما
  - .f مکالمه تلفنی با جناب ، شمس الدین خوان یغما
  - .g مکالمه تلفنی با شکوه خانم شفیع پور و سعید خوان یغما
  - .h یادداشت خانم مژگان علوی
-